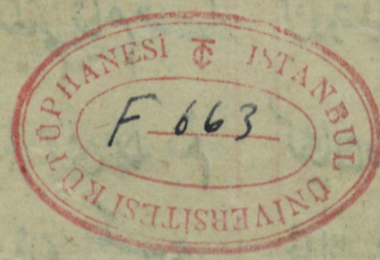
صاحبه بخارا لي حاجي محمد حكيم

~~٢٧٧~~ متن

٢٧٤

عقائد



İSTANBUL ÜNİVERSİTESİ KÜTÜPHANESİ
F 663

شرف الدين بخاری

نام ...

بتوم وشرح
١٢١

صاحبی
بشكطاشده قولتقجی عثمانه
تحفه
... عجم

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنیم بنام خدا — کز دو حرف آفرید ارض و سما

نام حق بر زبان همی رانم — کی بجان و دلش همی خوانم

ملک صانع قدیم حکیم — خالق رازق رئوف رحیم

هر چه هست از بلندی و پستی — همه زو یافت صورت هستی

طاعت اوست فرض عین شده — بر همه خلق همچو دین شده

داد ما را کتاب تا خوانیم — کرد ما را خطاب تا دانیم

هر چه او گفت آن کنیم همه — طاعت او بجان کنیم همه

هر چه او گفت غیر آن کردن — نیست بهبودی بجز زیان کردن

روز و شب طالب قبول ویم — بار وی امت رسول ویم

شکر حق را که پیشوا داریم — پیشوای چو مصطفی داریم

بهتر مهتر

مهتر بهتر گزین همه — سر و در خاتم نگین همه

او ز نعمت بیان کند ما را — او ز طاعت عیان کند ما را

صلوة خدای بر وی باد — تا بروز جزا بپایه باد

امت او و دوستدار ویم — دوستدار چهار یار ویم

چون ابوبکر عمر و عثمان — مرتضی و ان علیهم الرضوان

رحمت حق نثار یارانش — باد بر جمله دوستدارانش

در بیان طهارت

ای مصلی بیا طهارت کن — خانه دین خود عمارت کن

چون بیاری طهارت ظاهر — باطنت نیز حق کند طاهر

تن بغسل و وضو چو پاک کنی — آب گر نیست قصد خاک کنی

آن طهارت که قسم جسم آمد — طاهرت را سه قسم آمد

شرح این هر سه نوع را گویم ... زانکه چوگان شرع را گویم

در طهارت فرض و سنت ... بر تو خواهم روان بی منت

پس بیان نماز و روزه کنیم ... تو شنو عمر هیچ روزه کنیم

آب دست نماز باید کرد ... دل مقام نماز باید کرد

روز محشر که جان گداز بود ... اول پرسش از نماز بود

پس بگویم در نماز ما تقصیر ... تا در آن روز باشدت توفیر

خوش شنیدی چو بی نکو گفته است ... در معنی نگر که او سفته است

غم دین خور که غم دین است ... همه غمها فروتر از این است

پیش از این گفته اند اهل سلف ... عذر من صنف قد استهدف

لیک بر قدر خویش کوشیدند ... به زبانهای خمو شنیدند

من به قدر مجال کوشیدم ... فقه را در دو نظم پوشیدم

چکنم عیب اگر تو بتوانی ... که ورا و حله بپوشانی

صد بیضا و بیت ده باب است ... لایق روزگار اصحاب است

هر جزو دلپذیر افتاده است ... لاجرم بی نظیر افتاده است

وین ترا یادگار از شرف است ... نام او در جهان بهر طرف است

از بخارا است مولد و منشش ... خراسان علوم حکمتیش

در بیان والفی وضو

در کتاب روایت لیل و نهار ... در وضو نیست جز فریضه چهار

شستن دست و روی و مسح است ... شستن پای نیز معتبر است

ربع سر مسح فرض باید دید ... لازمش همچو فرض باید دید

در بیان سنت وضو

سنت آب دست ده باشد ... هر که داند درست مرد ره باشد

چکنم

شستن دست و روی اکبو رست | تا حق گفتن ز دل پاکست
مضمضه مسح گوش استنجا | کرده شستن همه اعضا
نیز انگشت پای را تخلیل | سنت آمد ز مصطفی بی قیل
باز تخلیل لحیه سنت ست | گفتم اندر جمله را علی الاطلاق
عضوها اگر تر کنی روا نبود | راندن آب چو دا نبود

در بیان | مستحبات وضو

در وضو شستن ز مستحبات است | نیت ز آن پس به سبیل موالات است
همه سر مسح و آنکه ترتیب | بمیان بدایت از تادیب
گر تو هیچ از عمل کیری | مسح کردن از این قبل کیری

در بیان | کراهیت وضو

آب اندر دهان و در بینی | بکف چپ کراهیت بینی

آب بر روی سخت بر کردن | عورت خویش را نظر کردن
خیوه و آب شستن از عمدا | سخن اندر مقام استنجا
ورتو بینی بر است افتانی | در میان کراهیت مانی
هر که اندر شستن کراهیت آند | دایم اندر رفاهیت ماند

در بیان | نقض وضو

آنچه از پیش و پس عیان گردد | آب دست تر از یان گردد
ریم خون چون روا هم باشد | قی کنی پر دهان هم باشد
خواب تکیه زده وضو شکند | تکیه بر خواب هیچ کس نکند
مگر آن بادکان ز پیش بود | که وضو هم بجای خویش بود
قهقه در نماز بیهوشی | باز دیوانگی مدهوشی
این همه مفسد وضو باشد | هر که دانست مرد او باشد

هر که با دانش تمیز بود / فرض در غسل او به چیز بود

آب در بینی و دهان کردن / بر همه عضو خود روان کردن

در بیان سنت غسل و احکام آن

سنت غسل جمله که پنج است / یاد گیرش که بهتر از گنج است

شستن دست و فرج باید پیش / دور کردن نجاست از تن خویش

پس وضو ساختن ز بهر خدا / شستن تن سه باره تا با

آن زنانیکه موی را بافند / شاید آن موی را نه بکشافند

بر تک هر موی آب را رانند / بافته خشک همچنان مانند

مکثی اسبر فی ماءها جائی / جون ولا تسرف فواهی خود الی

تلف آب چون روا نبود / تلف عمر چه خطا نبود

در وضو آب یک من نیم است / غسل را چار من ز تعلیم است

در وضو کن به نیم من استنجا / دار در دست روی نیم من را

بس بود نیم من که می ماند / با نشوید هر آنکه میداند

همچنین گیر غسل را تعلیم / بر سر خویش ریز دو من نیم

هست اینرا احتیاط در خانه / که بود آب تو به پیمانه

ور تو ای خواجه بر لب جوی / نیست اسراف هر چه میشوی

گر تو خواهی که شرع آموزی / بایدت جد و جهد دلسوزی

آنچه از وی سوال خواهد بود / نیز و گر ملال خواهد بود

در طلب کردن حقیقت کار / از خدا شرم دار و شرم مدار

غسل از پنج چیز فرض شود / بر زن و مرد همچو قرض شود

هر زنی را که کم شود ایام / غسل باید بهر نماز مدام

چون شود پاک زن ز حیض و نفاس / غسل واجب شود بشرع قیاس

غسل واجب شود جنابت هم | گر زنان مرد را مدار کرم

مرد را چون ذکر ختانش گردد | که در اندام زن نهان گردد

غسل واجب شود از این حالش | که ز زن حال نیست انزالش

در بیان تیمم

چهار چیز است در تیمم فرض | میدهم مر ترا بدانش عرض

نیت قصد خاک ای سرور | خاک را چو پاک ای مهتر

نیت این است اگر نه میدانی | که طهارت مباح گردانی

پس بزن هر دو دست را بر خاک | بعد ازان بر روی تا شوی پاک

بعد یکباره نیز زن در خاک | بر دو ساعد بمرفقین بمال

در تیمم فریضه این چهار است | که ترا زین چهار ناچار است

هرچه باشد ناقض وضو باشد | ناقض این تیمم او باشد

هرکه قادر

هرکه قادر نشود بآب طهور | زود شو در زمان تیمم دور

هرکه میلی ز آب دور بود | این تیمم ورا طهور بود

در بود آب کمتر از میلی | نیست درمان روانش قیلی

میل در شرع ثلث فرسنگ است | که ترا دانش است فرهنگ است

ثلث فرسنگ بود چهار هزار | از قدمهای مرد خوش رفتار

نزد ما نظر نیست استیعاب | در تیمم تو نکته را دریاب

هرکه او طالب لطیفه بود | مقتدایش ابوحنیفه بود

او در اسلام صوفی صافی | در شریعت و فقه هم وافی

هست از او مذهبش همه جان را | او بنا داد است او بنا دین را

بشنو اکنون بیان مذهب او | زانکه صافی ترست مشرب او

ضبط کن اندرون دشتی فی نفسه کنون | [illegible]

تا نماز تو باتوالی دو ۱۲	فرض نفلت همه ادا گردد
آنچه بیرون کنون ترا فرضست	عرض دارم که موجب عرضست
نیت و هیئت طهارت تکبیر	پوششِ عورت و مکانِ طهر
غسل اسلام بایدت خوردن	روی هم سوی قبله آوردن
ششِ دیگر در اندرون نماز	فرض هر نماز کن به نیاز
وان قیام قراءتست رکوع	قعدهٔ آخرین سجدهٔ خضوع
لیک بیرون آمدن بلفیه شناس	از نماز ای مدار عقل قیاس

در بیان — واجبات نماز

واجبات نماز هم هفتست	زانکه از مصطفی چنین رفتست
فاتحه باز سورهٔ قرآن	در دوی اولِ فرضیه بخوان
لیک اندر تطوع سنت	سوره با فاتحه بکن ضمّت

کافرنیش

کافرنیش چو اولین باشد	سوره با فاتحه قرین باشد
در بلندی بلند باید خواند	آنچه پست است پست باید خواند
قعدهٔ اول از وجوبات است	باز در آخرش تحیات است
نیز در وترشد قنوت عیان	باز تعدیل جمله ارکان
لیک در وتر واجب افزاید	زانکه تکبیر عید میباید
واند انکس که حجتی دارد	کاندرین باب نسبتی دارد

در بیان سجدهٔ — سهو و احکام او

سجدهٔ سهو را بیان کردن	وانچه مشکل بود عیان کردن
گر کسی فرض را کند تاخیر	یا کند ترک واجب از تقصیر
سجدهٔ سهو واجب باز کند	جبر نقصان آن نماز کند
ای مصلی بده دو دست سلام	کو تما ورنکه بیار سجدهٔ تمام

لیک اگر کس او امام بود / پس بسوی راست یک سلام بود

کین چنین است مذهب نعمان / او بگفتست چو بوذر و سلمان

از یکی سهو او دو سجده بس است / شرع آموز اگر ترا هوس است

هر امامی که مقتدی باشد / سهو او سهو مقتدی باشد

مقتدی را چو سهو افتاده است / سجدهٔ سهو او نه معتاده است

سهو او را امام برگیرد / طاعت او خدای بپذیرد

در بیان سنت نماز

سنت اندر نماز آمد بیست / ده از آن قولی است و ده فعلی است

آنچه قولی است هست استفتاح / بعد از آن در اعوذ گشت فلاح

زین بود تسمیه است آمین است / سمع الله گفتن از دین است

سمع الله امام بر دارد / مقتدی ربنا لک آغازد

باز تسبیح در رکوع و سجود / نیز تکبیر در هبوط و صعود

پس درودی آمد و بلفظ سلام / نزد ما سنت است در اسلام

فاتحه و درودی اخیر نشستن فرض / گیر سنت ولی تکبیر نشستن فرض

سنت فعلی نیز جمله ده است / یاد گیرش اگر ترا فره است

هست رفع یدین تا اذنین / وانکه بر جای سجده دارو عینین

بعد از آن دست راست را بر چپ / نهی زیر ناف بر ادب

مرد را نیز اکمل اقوال / دست بر سینه بود و هم حال

دست بر زانو در رکوع نهد / نیست هموار و دار همچون زه

سجده آرید در میان دو کف / شکم از ران و دور دست از دف

نیز پای چپ نشستن کنی / سر انگشت سوی قبله کنی

گر کسی بر تو شبهت اندازد / مستحب را ز سنت اندازد

ای دولت برزی نور از حکمت ‌‌ — مستحب و دو رتبت از سنت

در بیان فرض شبانه روزی

آنچه فرض است در شبانه روزی — هفده رکعت بود گر آموزی

دو به صبح چهار پیشین است — چار در وقت عصر تعیین است

پس به شام چهار در خفتن — زین نکوتر نمیتوان گفتن

وتر از واجبات میدارند — گر بهم واجب است که بگذارند

در بیان سنت نماز

علما گفته اند در سنت — هست سنت دوازده رکعت

شش پیشین گذار و دو بسحر — دو پس از شام و دو بخفتن در

سنت خالص صلوة این است — آنچه هست از موکده آن این است

غیر از این هرچه هست نافله است — خواجه ما امیر قافله است

گر تو خواهی سنن گذار تمام — بیست رکعت گذار با دو سلام

دوی سنت گذار پیش از صبح — تا بیابی ز عهده از صبح

چهار پیش از نماز پیشین است — دو دیگر از دوی دین است

مس اعمال خویش را زر کن — چهار پیش از نماز دیگر کن

دوی سنت گذار از پس شام — طاعت ذو الجلال و الاکرام

چار پیش از عشا چهار از پس — سنت پنج وقت اند شد بس

جمله این را اگر تو بگذاری — از تو نکند رسول بیزاری

در بیان نیت روزه

نیت در حکم شرع اگر دانی — روزه جز قید نفس شهوانی

از طعام و شراب دور شدن — وز همه خوردنی نفور شدن

فرض در این جمله روزه را نیت — تا بیابی ز روزه امنیت

نیت روزه که ادا نبود / در قضا جز بشب روا نبود
همچنین گر که نفل طلب کنی / نیت روزه جز بشب نکنی
مگس و پشه در گلو چو پرید / نیست نقصان روزه تو پدید
لیک هر وقتی نوافل را / تا به پیش از زوال هست روا
ور کسی رگ زد و حجامت کرد / مر نشاید ورا ملامت کرد
نمک بسر که ز دهان بچشید / روزه باقیست گر فرو نکشید
ور کنی مسح روغن و سرمه / بر چشم نیست حرج این همه
آنکه از بهر طفل می خایند / علما اندرین چه فرمایند
که ضرورت بود روا باشد / بی ضرورت چنین خطا باشد
روزه باقی بود ولی مکروه / در کراهت مباش بی اندوه
بفراموشی گر خوری سه کنی / هست هر دو ترا نهی سه مری

روزه ات هست همچنان باقی / گر تو بسیار و گر نه مشتاقی
ور بقصدت خورش کفارت / لازم آید قضا کفارت
ور تطوع اگر شروع کنی / بشکنی از برای جوع کنی
لیک قضا را همان یکی باید / تا بجوالی ادانش برآید
گر خوری آنچه از غذا نبود / بر تو لازم بجز قضا نبود
همچو سنگ و کلوخ و لعل و روی / نبود زین قبیل کل بشنوی
گر بقصد کرد در خوردن / یا بعمد مجامعت کردن
شصت مسکین طعام باید داد / یا یکی بنده کردنش آزاد
یا دو مه روزه را بپای دارد / تا شوی از جنایت برخوردار
یا دو مه روزه را ادا کردن / وانچه خورده است هم قضا کردن
از برای تو اندکی گفتم / یادگیرش که مختصر گفتم

هر که این را بصدق برخواند ‎ واجب و فرض و نفل را داند

دارم امید همچو درویشان ‎ از فنون فضایل ایشان

که بتقیم مرا صحیح کنند ‎ ور قبیح مرا ملیح کنند

اندرین مختصر نیفزایند ‎ وین قدر بس بود که آرایند

رحمت حق نثار خوانندهٔ ‎ بر نویسنده و رسانندهٔ

بود نه حو رفت ششصد سال ‎ از وفات رسول تا امسال

در بیان ‎ بنای مسلمانی

شد بنا یک با مسلمانی ‎ پنج نوعست تا یقین دانی

گفتن لا اله الا الله ‎ علم توحید این بود ای شاه

معنی این کلام دانی باز ‎ بعد توحید پنج وقت نماز

اغنیا را زکوة بعد از آن ‎ بعد او روزه مه رمضان

حج

حج یک بار بود بعد از صوم ‎ هر که را استطاعت است از قوم

هست این پنج نوع فرض العین ‎ خبر اروی بنده هور کونین

کس نکشت منکر فرضیت این کار ‎ یکی از مومنان مگر کفار

وانچه فرضی که اتفاق هست ‎ منکرش کافر نفاق هست

علم توحید را بیان کردیم ‎ وانچه لابدست آوردیم

بعد ازانت میشود بیان نماز ‎ گر بخواهد خدای بی انباز

مصطفی گو هر سخن می سفت ‎ آن دو را اکبر کبایر گفت

بخداوند داشتن انباز ‎ بعد ازین جمع کردن دو نماز

حال جامع اگر بباشد این ‎ وانکه حال تارک مسکین

وعده هایی که باک ذارنده ‎ که دو سلطان و دین دارنده

نرسید تا بنا بگفتن کس ‎ حد او را خدای داند بس

ای معطل اگر مسلمانی　هیچ کانه چرا نمی خوانی
بهر نفس کثیف لیل و نهار　رنجها میکشی هزار هزار
از برای نماز وقتی هیچ　ننهی از چه روی بر خود رنج
بلکه این رنج نیست راحت تست　مونس قبر هم قیامت تست
بسوق شیطان نفس داری کرم　شرم بادا از خدای عالم شرم
بهر فرمان دشمن جانی　امر پروردگار خود مانی
او ترا با چه شیوه ها پرورد　نیکی او ندانی ای نامرد
بنده گی را بجان کن ای بنده　تا نگردی بحشر شرمنده
ای مصلی سعادتست نماز　بهترین عبادتست نماز
بطریق نماز پردازیم　آنچه دیده شود عیان سازیم
گوهر نظم را که سفته شود　صورت احتیاط گفته شود

اهل تقو

اهل تقوی با و عمل بازند　خنک ار سوی احوط اندازند
ای برادر ترا نباشد ظن　از کجا دانی این بنای سخن
کرده این بنده است علم خام　لیک او سبق داده است مرد تمام
خواه مومن که اعلم فائقی است　ور بجای علوم غواصست
بحر علم گرانه وقتست　در فقیهی یگانه وقتست
واندگر او که مولوی رومیست　شفقت او مراحل خفست
یا الهی تو لطف کن جانی　هر دو را چون جنید غزالی

در بیان آداب قضای حاجت

چون رود با قضای حاجت کس　گوی با من چگونه باشد کس
در کفایه شعبی آورده　علما اینچنین بیان کرده
هر که ذاهب شود بحاجت خویش　گویدش با فرشتها زین پیش

یعنی ای برگزیدگان خدا ‌ هست جای خبیث لمس بجای خلا

باشید اینجای تا بگذشتن من ‌ من نخواهم در او بگفت و سخن

ملک اگر داری ز انس کلوخ بجوی ‌ وقت داخل شدن اعوذ بگوی

آنچه بنوشت شارح اورا د ‌ ماهم اینجا کنیم اورا یاد ۲

مید رای روا ببای بسیار ‌ بر زمین پای راست خار بدار

تا کنی بندگی بزودی زان جای ‌ یادگیرند بندگان خدای

بند ایزار را بدست چپ ‌ نکته این بود طریق ادب

جانب قبله دست چپ باشد ‌ چونکه این فعل از ادب باشد

می کنند پای راست ایستاده ‌ میل خود را بسوی چپ داده

جامه خویش را فراهم کن ‌ ملک تشمیر بینی فهم کن

بخود را در او منند فرود ‌ حیدب زینبا تا برآید زود ۲

وقت بیرون شدن بپای راست ‌ میرود سنت رسول خدا است

پاس ای عالم خدای برست ‌ در خلا جا بگو چه منهی است

هرچه نام خدا در او باشد ۲ ‌ یا در او نام انبیا باشد

آیت مسئله حدیث دعا ‌ بخلا جا مبر که نیست روا

جانب قبله نیز روی مکن ‌ کاندر آنجا حال گفتگوی مکن

جانب قبله روی باشد جهت ‌ مسئله در بیان مکروهی است

هم بسوی آفتاب ماه سما ‌ روی خود را مکن برادر ما ۲

که شده رهروان کس در آن ‌ کشف بی‌حاجت از نهان کردن

شبر پای که نهند تن عسکر ‌ منشین اندر آن زمین اینجا

بگو باد بلند جای سخت ‌ منشین ای عزیز نیکوبخت

دیگر اندر شکاف موش‌ها در ‌ هم بزیر درخت میوه دار

هم درختی که سایه دار بود   مرد مان را دراو قرار بود

هست مکروه بنزد انس مجموع   بول غایط کجا بود مشروع

کل آبی کر نکو رستانش   بلب جوی حوض هم نتوانش

منه از راه باره ایزار   منشین اندران زمین بسیار

مکنی بول قایم ای عباد   مکر اندر ضرورتها نیز باد

مکنی فکر در مسایل نیز   مدهی هم جواب سایل نیز

مکنی فکر کار آخر باز   فکر را مر کد خدای بساز

فکر دنیا کنی روا باشد   فکر عقبی دوا کجا باشد

مکنی بنظر در آن خارج   نظر خود لبوی غایط فرج

آب بینی خوی آب دهان   منهی اندران زمین ای جان

در صلوة فقیه مسعودست   گفت خیر الانام فرمودست

مکن

مکش خط مکن وکاو زمی   هست مکروه اگر جنبانی بازی

مکنی بول فوق خاکستر   گر کنی بول بوده است ضرر

در بیان استنجای خاک

بعد ازان بکلوخ استنجی   قول سنت شد از ائمهٔ ما

هست در نزد شافعی فرضی   شارح درر آنچه کرده عرض

اصل اندر مسئل نجاست کم   یعنی نبود زیاده از درهم

نزد اصحاب ما جواز بود   نزد او مانع نماز بود

نیز اندر شارح شرعت پاس   گفت در باب نجاست انجاس

گر بود از درم زیاده باز   نزد ما هم بود منیع نماز

قدر درهم که باشد ای حاجب   شستن اوست نزد ما واجب

کم از یک درم که باشد آن هم   پاک کردن ز روی سنت دان

می‌کند بازار چند اشیا پاک کلوخ و سنگ و ریگ خاک
جامهٔ کهنه پنبه است و نمد غیر از اینها چند چیز باشد بد
نمک و استخوان و سنگ و تیز ثوب ابریشم و کاغذ نیز
هم برگ کبیر خشک با انگشت بسفال و چوب و پخته خشت
هم بدست یمین هم علف کرده گفتند بزرگان سلف
شده مستعمل از کلوخ و حجر نیست جایز با دگر شئ دیگر
بوده باشد مگر به پهلو یعنی نا بوده جنب دیگر او
شد مستنجی است شبهت به حجر نزد شافعی سنت
یا حجر که بود به پهلو کل پهلوهای یک حجر او
نزد اصحاب ما است افضل بهر حاجت زیاده زین بل
سه و یا یک حجر یا بدو پاک اختصار نکند نباشد پاک

در صلوة

در صلوة فقیه مسبوق است گویم اینجا فقیه فرموده است
آن حجر را ز بعد استنجا پاک کرده نشید نیز شما
شاید او را باز اوری آید در دل او که ابتدا نیاید
سبب او شد بطاهری ظاهر تو ورا چون بمشکلی طاهر
در خلاصه است سنگ اول پس می‌کشد پیش بعد از آن پاپس
باز گفت این نه نظر خواهد بود شطر پاکی او است از مقصود
آن بزرگان که راه دین بوید در شروح وقایه می‌گویند
نزد یک صنف امام نیک اندیش گر زمستان بود کشند به پیش
جانب پس کشند اندر صیف قصد پاکی او است بر هر کیف
لیک زن می‌کشد بسوی دبر وقت صیف و شتا یکی بشمر
افقه وقت شارح اوراد کرد در نسخه نقش پاد

گر بپازی ز خاک خود را پاک | مسح کس را بکرد کفِ خاک
قصد بازی بدان که اهلیل | کیر مطهار ربمین بی قیل
آلت خود بدست یسری نه | هم تحرک بدست یسری ده
مسح کنند رکت به احجار | یا به موضعش درانید اطوار
بوالحسن بزرگ پاک تقلین | ذکر کرده به تنبیه الغفالین
گفت حتی مسیر مختار | مبتدع را کلاب اهل النار
نام جنیز بکه باشد او محدث | کردن او چگونه نیست خبث
اید رلقیا که اندرین ایام | اکثری مردمان بزرگ نام
فرق احوال نیک بد نکنند | سنت مصطفی پسند نکنند
سینه شان چو حکایت بدران | بلکه هست اندرین شکایت بدران
نطق خود را شکوه میدانند | لیک اندر ایشان نمیدانند

بازبران

باز بران خود سنید بپازند | بر پاهاشان اگر چه بد بپازند
غوث دانی اگر چه بری خویش | زو منور شود ضمیر خویش
تخم حالت ز باغ او چیدی | خارق صد هزار هم دیدی
بخلاف نبی کنند کاری | تو با آن کاری او مده یاری
بلکه او را خبر بده زین کار | بزبان ملامت زنهار
گر چه باشد مکمل او نیز ستر | بگذشت سیر الوالدین او بستر
گر باین نقص خویش قایل گشت | دز خصص خواص هست آن مرد
سخن حق اگر کی آن آید | که خدا کس بکسی شدی شاید
بلکه اندر رهای نفس خود دست | بی روی مدعا نفس خود دست
حجت هر که زر کتاب بود | کار رهائیش همه صواب بود
ذهن خدا کس بسیند تو ازو گردن | جان شرب فدای آن کردن
بجنان کسی انشود یاری | هست بی شک عنایت باری

سپند آن جناب کامل است
آیت رست حدیث مسئله است

غیر از اینرا سپند سپند نبود
هر کرا اجتماع حد نبود

ای کشانیدهٔ عیوب پدر
پاره سازندهٔ جیوب پدر

غیبت مرده کان خود بازی
باز تعریف کفته مینازی

بیقین شکسته کان این بود
پدرانت مروج دین بود

تا که هستم باین کمال الحال
این همه بوده اند اهل کمال

تو برنفس بازنا داتی
جرم بکردن پدر مانی

دولت آز زی حد ربیزار
لیکن از فعل زشت استغفار

کسی همین عقبیت کار پدر
مثنوی زنهار یار پدر

کرده باشد بوقت خود یکبار
آفت موء منان رواج دیو

موعظ | **موعظ**

مهربانی حضرت سرور
به بود از هزار اقم پدر

شفقتش بین که از طریق زشت
رهنمای کند برای بهشت

وقت آخر که تلخی جان دید
گفت ای پادشاه عرش مجید

تلخی جان امتان من
بار کن جمله را بجان من

تلخی جانم اگر چنین باشد
امتم چونکه مطیق این باشد

مهربان او چنان باشد
شرم باد خلاف آن باشد

در بیان انواع خواب

آنچه خوابیکه در برون نماز
چند قب آمده است برگو باز

پشت تا کی که روی سوی سماست
خواب پیغمبران راه نماست

خواب جنب چپ از اطباء دان
روی تا کی از پهلو دار وزدان

روی بر سوی قبله جانب راست
خواب اصحاب علی با صلحاست

آنکه خواهد جنب چپ آرام
زانکه جنب چپست هضم طعام

ابتدا بر یمین کند آن یار … بعد از آن منقلب شود به یسار

وقت خفتن بباید او خوابید … تا کند حمد با وضو خوابد

مصطفی گفت با وضو نایم … هست مقدار صایم قایم

با شما گفت مصطفی ظاهر … مرو ای خواب تو مگر طاهر

ملک الموت جان بخواهد برد … بد رستی شهید خواهی مرد

یاد آن می کند که باشد زود … بپلوی مالکو رخواهد بود

جای تنهائی منزل تاری … نیست در وی بجز عمل یاری

آنکه از خواب خود شود بیدار … یعنی با خواب باز داد و کار

نرود باز بطهارت خواب … مرلو داند ز روی استحباب

دوم خواب ز بعد بیداری … فعل مملوک را بجا آری

مکن خواب خانهٔ تنها … هم نه در آستانهٔ درها

دست چربیش نخواب ای اکرم … تا ز بر سبطح بی محوط هم

کشته خوابی چراغ ای باهوش … در خانه و دهان کوزه بپوش

خیز از جای خویش قبل از صبح … خواب بعد از صبا وارد قبیح

بد رستیکه این زمین نخدا … نالد می باز و ز غسل زنا

هم ز خون حرام خواب صبیح … این چه بی خود مکاره ست چه قبیح

اول آخر از نهار مخسب … نه ای احمق تو زنهار مخسب

هم عشا ناخوانده خواب مکن … خویش را داخل عقاب مکن

بین شام عشا نباید خفت … علمای عظام مکروه گفت

آید ر شب منوش بعد از خواب … مگر از بعد شدت تختاب

گره باشد دراز گر دلبر با … لب بوی قبل کلام خدا

یکشتاب نفقه جنبان باشد … خواب بی خواب او همه چنان باشد

باز بعد از عشا کلام مباح / نه ملال است ای ذوالارواح
نیز آن شارح طریق نجاح / گفته‌اند را خیر بحر ذکر عشا
غیر تسبیح حمد یا تهلیل / حرف دنیا نمی‌کنند قبیل
بین که آن متقی و دین پرور / ابن عبدالعزیز شاه عمر
رحمت حق بروح پاکش باد / روضه از بهشت خاکش باد
از قضا شاه را گرفت عبیس / چون نبشتی ورا یکی کیس
کرد تعریف نفس خود مباح / او تکلم نکرد تا به صباح
آنچه مباح است تا نماز فجر / چونکه صاحب خلاصه بهر اجر
گفته باشد سخن ز بعد طلوع / تا نخوانند فجر تا مشروع
غیر از این سخن مباح کلام / سخن فحش کل وقت حرام
از وضو یا از آنچه قبل کنار / نیست مکروه بل ثواب شمار

باوجود

باوجود ضرورت آن مرد / سخن از خوف ارتکاب نکرد
ما و تو بی ضرور میبازیم / طرف بر خویش هم میبازیم
در کتب دیده باز می‌کوشیم / وقت کردار خود نمی‌کوشیم
وای نفس ما ز دست داد / خاک بر فرق ما گدایان باد
تا شده از طریق منحرف کم / ره نمای کنیم با مردم
در قیامت که قدر لطف خدا است / آنکه بس منفعل ز شنجی ملت
ای صد شرمندگی است بل بی‌نسبت / کاهلی جاهلی تا دانی ست
بهر ناموس بر برای ننگ / روز و شب میدهیم خود را رنگ
ای محبان طالبان خدا / کرده عهدی برادری با ما
عمرتان این چنین گذر باز / صحبت ما از این نکو باشد
وای بر حال ما جاهل است ما / ملک ما لود و بال است ما

جبر

چونکه از ما نگشت فایده / از طعام و دعا ما بیده

حیف کردیم عمر تا به در تا / زینهار ای برادران زنهار

روی از این تمام اشان بگردانید / صحبت پاک مرشدی یابید

مرشد راشد یکی ز اصل و فرع / نرود نقطهٔ برون ز شرع

کار بی سنت و ادب نکند / هر کی از غیر حق طلب نکند

بیقین او کمین این درگاه / باشد از حضرت حبیب الله

جان کنید تا که با من نامرد / آن رسالت پناه بر حق کرد

کندن جان شان ندانستم / قیمت کان شان ندانستم

من ندانستم اینکه شما دانید / گوهر جان خود در افشانید

گر با احوال خویش پردازید / لک نیز و سینه دعا بازید

صحبت اینکه مستجاب شود / این دعا خارق حجاب شود

شاید از این بلا رها گردم / همت خاص مصطفی گردم

چند بندی و یا چرا این باب / در جو با زیم از برای ثواب

از تکلف تکبر انگیزد / از تکبر نفاق برخیزد

گفت شیطان خلقتنی من نار / کرد از سجده کردن طین عار

صحبت آن مدبر خود بین / بود بنیک خلقته من طین

او که فخر از ضیای آتش کرد / حق تعالی سزای آتش کرد

متکبر شدن بود بتر بد / لعنت شد کی از همه تکبر بد

خویشتن را مگوی غیر مند / نیست بهتر کننده خیر مند

گرچه هستی زکوة عصیا دور / طاعت خویش را مشو مغرور

تا نگردی تو واصل فخر ج / مثل شیطان ز تلبیس اعمال لج

گرچه هستی تو زاهد درویش / طاعت نیست از عزازل بیش

خرمن طاعتی که می‌اندوخت | همه را آتش تکبر سوخت
کرده گوی بروی عبرا درس | کبر خود نه ز قد مولا ز بس
نشنیدی که از عزازیل مردود | درس گوینده ملایک بود
بجنان علم کبر برافراشت | نقش ایمان ز قلب او برداشت
تا نگویی بعجب افتاده | من فلان مردم فلان زاده
آن دیگر مکن برابر نسبت | هر که این گفت عقل در نسبت
این سخن را شنا بچه ملعون گفت | گشت بی ننگ نقد ایزد جفت
ابن آزر خلیل رحمن شد | از جنان نوح پاک کنعان شد
عسل از زهر لعل از خارا | بنه حکمتش هم چه ما را
عکرمه از صحابه اهل است | کرده از نیت خبث بوجهل است
بولهب که مصطفی عم بود | دشمن خاص فخر عالم بود

حکم او طرد تام بنوشتند | رفته کانیک زیر بر خفتند
بهر اندیه امتان تن برور | هیچ بر موزه کرد بنیبر
کاهلیها امتش فهمید | از خداوند خویش طلبید
زاحتهام رسول عالی نبل | هیچ قایم مقام شد با غسل
بود تا زنده آن حبیب ودود | در غم عاصیان امت بود
وقت رفتن رسول آزاده | امتی گفت گفته جان داده
روز بعثی که میشود آغاز | امتی گفت گفته خیز و باز

حکایت | بیت

بشنو اکنون ز مهربانی ماست | در قلم آوریم سابی معنی باش
زنده چون نماند خضر کار | غیر سلطان واحد القهار
بس باری خدای ارض و فلک | زنده کردند باز جبار ملک

میشود امر با رسول زاوید — از کرمهای ما و هییبد نوید

آن مقرب فرشتگان خدا — میزنند با رسول ندا

احمدا و احمدا ای خیز ۲ — وقت روز حساب شد انگیز

خیز و سر از روضه کن بالا — بجمال تو ماه و ... لا ۲

یا ابو القاسم احمد و رهوا لی — وقت آن شد که مثل ما بلی

حضرت مصطفی که بر خاز و — دست با جبرئیل انداز و

گوید ای یار همدم با من — بد امت کجاست جان من ۲

گو که احوال امتم چون هست ۲ — جگر من از این سبب خون است ۲

حضرت جبرئیل با یاران — گو بیاید کنند چون باران

میگوید ای حبیب احد — امتانت هنوز زیر لحد ۲

لعبد از آن در میان مرویان — سجده میسازند امتی گویان

بشنود

بشنود تا ندای شفقت پاک — سر بر آورد از زمین آن پاک

همه امت رسول در انیس رنج — امت اندر لحد کشش رنج

همه امت رسول حیران است ۲ — کار امت ولیک ویران است ۲

همه امت رسول در اندیشی — امت اندر هوای نفس خویشی

حکایت

لیک توبه ز جرم بکند نیست — همه اوقات صرف او گشته

آن رسولیکه هادی راه است — صفتش داعیا الی الله است

شاهد است مبشر است نذیر — رحمة عالمین سراج منیر

مهربان شفیع امت — گفت آن سرور علوهمت

عجلوا بالصلوة قبل الفوت — بشتابید توبه پیش از موت

عجلت توبه پیش امل است — مهلت ادن نه جهل است

مر ترا وقت مرگ تشویش نیست ۔ عجب از کیست در غم این ست ۲

ملک الموت هست آماده ۔ دیده بر سینهٔ تو بنهاده

منتظر او بامر سبحانه ۔ تا رباید ز جسم تو جانه

مرگ نزدیکتر ز ابروست ۔ ابروی تو فکرت اوی ست

ملک الموت پیش پشانه ۔ نیست معلوم دم زدن یا نه

مرگ بر فرق کشیده تیغ ۔ تو از او غافلی دریغ دریغ

مرگ روز فکر تو است شام صبح ۔ تو از او غافلی چه قبیح چه قبیح ۲

غم اشغال دنیوی تا کی ۔ لب بکی نفس باد دی تا کی

نحر امت شفیع روز حساب ۔ بد ما و تو رفته اند کباب

بنت بوبکر زبدهٔ ازواج ۔ همدم ماه لیلة المعراج

گفت نیست حبیب حی ودود ۔ آخری وقت در کنارم بود ۲

جسم پاک

جسم پاکی وی ز ترک ماند ۔ لیک لبهای لعل می جنباند ۲

با وجود یک سخت شد دردم ۔ گوش خود بر لعل او کردم

آن رسالت پناه جنت جفت ۔ امتی یا رب امتی می گفت

او بکرد اینچنین وصیتها ۲ ۔ امتانند در چه نیتها ۲

در جهان ام بادشاه و ریاد ۔ او ضیاع مد بانی ما ضمن غافل

داد ای نفس پیش ز دست داد ۔ چشم ملکی که زانی خراب آباد

قافله کوچ کرد با اصحاب ۔ تو در این گلخنی هنوز زخواب

پیشوا یا نیک بیش حشمت بود ۔ همه رفتند بکعبهٔ مقصود ۲

تو در این دیر که به تنهای ۔ مانده با هزار رسوای

همرهان تو رخت بربستند ۔ در رسوال جواب خود هستند

تو هنوز از شراب غفلت گیف ۔ حیف از این عمر بی‌شعور حیف

چشم بکشای از برای خدا
تا نمانی ز بعضی نیز جدا

تا نیفتی بعید از مردان
در بیابان هجر سرگردان

حکایت

با ابو حفص آن امام کبیر
بینجا داشته اجازت بر

گفت از روی مشورت با جفت
یعنی با خلق وعظ باید گفت

زن او با تلطف بسیار
گفت حقا امام بزرگوار

قبل از این در مقام از یک شخص
خورده‌ای ارغفان صاحب وی

گفت در کودکی مسکینم
کوی آتش پرست بگذشتم

خویش را پاس ابر او بردم
زو یکی برگ کنده تا خوردم

چون تو گفتی رسید در خاطر
غیر از این چیز نیست در خاطر

گفت تا برگ کنده تا در توست
نفس تو خلق پاک شد بسبب

خواه بر سوی آن گبر آتش پرست
صاحب برگ کنده تا دریافت

خواه با او بگفت عرض دل
صاحب برگ کنده تا نکرد بحل

گفت خواه ورا فروش مرا
تا که بر صد درم رساند ورا

گفت فردا جواب خواهم گفت
آن مجوسی برفت بنشست خفت

صورت حال را که عرض نمود
خواست از جای خویش خفتن زود

گفت با برگی کنده تا این مرد
اینقدر روی خویش بازرد

اخبر او رفته است حق دین است
دین او را گزین که دین این است

خویشتن برامد خوش زن و تن
گشت عالم بچشم زن روشن

همه اتباع او که بشنیدند
دین آیین پاک بگزیدند

سبب بس آن بزرگ دهر
یک مجوسی نماند در آن شهر

حکایت

روزی ابن مکدر ولی بس
در محل نماز رفت از خویش

بعد از آن آمد آن بزرگ جلال — خلق ازین حال باختند ابول

گفت آن شاهباز نیکوبخت — خاطرم را رسید جرم سخت

قبل ازین در کوه کی مسکنتم — تا که از سبزه و باغی بگذشتم

روی خود را بسوی او کردم — از ریاحین باغ بو کردم

روز محشر که حضرت قهار — هر سبد از این کثیف بدکردار

در جهان لاف بنده گی کردی — بده از ملک غیر چون بردی

من شرمنده میدهم چه جواب — نیز و بر رو گذار سخت عقاب

چه خطا بود اینکه من کردم — ظلم بر جان خویشتن کردم

بد بو کردن مر ریاحینی — چه پشیمانیست می بینی

وای بر حال ما سیه رویان — آه بر حال ما تبه خویان

روز سختی که با دو غم خیزد — از شدتش ستاره ها ریزد

جمع

جمع کردن آفتاب و ماه — همچنین نور میشوند سیاه

همچنین محکمی که وقت رخش — کوه های زمین شود چون پشم

آسمان با بدین بزرگی صاف — شود از هول و شکاف شکاف

روز سختی که خلق راست همه — کودکان میشوند از غم پیر

کاندران روز که زن و مرد همه — مثل پروانه اند پریشان

همه حیران کار خود باشند — مانده در زیر بار خود باشند

قدر او بر کدام جای تن است — برون مهر دست در سخن است

نیز و بر ور در گذار جز و کل — بگواهی زبان شود از جهل

بو العجب روز سخت حیرانی — بو دنکند در او پشیمانی

آشکار شود جنت و نار — نیز میزان داد و عدل اظهار

حضرت ذو الجلال و الاکرام — بر از شبهه حلال حرام

بر بند از ماجرا جنس کردی — آن کنه با ختی این کردی

تو که عبدی منکه معبودم ۲ — امر نهی که بر تو فرمودم ۲

تو چرا بر خلاف آن کردی — نفع خود را چرا زیان کردی

حق خود را چرا ندانستی — در محلی که میتوانستی ۲

غیر شرمنده که جه روی جواب — وای اندم بجای قطره آب

مگر انکه کشد الهی ما ۲ — بر وه عفو بر کناه ما

گر نبخشد مقدر و بهاب — رو سیاهیم بستحق عقاب

جه خطا بود این که من کردم — ظلم بر جان خویشتن کردم

مو — عط

هر کسی را که عقل و راک است — وطن اصلی همه خاک است

چند روز یکه ما همه بوده‌ایم — بهر سودای آمده بوده ایم ۲

بعضی

بعضی بسودای خود زدی شتاب — کوار ز هر امور از هر باب

بار مردم بخفته از بشبستی — تو بسودای خویشتن جستی

داد بالای قافله آواز ۲ — کوچ بسازید با وطنها باز

آنچه کردید نیک و بد بگذشت — باز گردید کاروان برگشت

نفع بگرفته اید خواه ضرر ۲ — نیست بسودای شما دیگر

الرحیل الرحیل بر خوانند ۲ — نیست مهلت که ساعتی مانند

هر که بسودای خویش با فردا — مانده بوده است آه واه اوا

بعد از اندر حسرت حیرانی — بود نش غصه پشیمانی

بسبب آمده اند عمر دراز — دست خالی روند آنجا باز

ای گرفتار نفس الله یار — چشم بکشا ز خواب غفلت بار

تا بکی احترام جو بیا ۲ — شهر باد از سیاه رو بیا

بالش اندر بستر غفلت بودی / حیف صد حیف بیخبر بودی

بهر عمر تو شد تیر بمیغ / این چه غفلت بود و دریغ و دریغ

عمر بگذشت با تهی دستی / چشم بگشا از غفلت مستی

زاد بر گیر از کریم بحری / بد غفلت شده چه بیخبری

دعوها کن بحضرت غفار / بهر مستغفرین بالاسحار

نیم شبها بدرگه سبحان / غافلی از تضرع پنهان

نشدی از برای خوف طمع / تتجافی جنوبهم را مع

طرفه غافل از این صفتهای / دیده یا باز کن که رسوایی

یاد از گور از قیامت غم / دمبدم میشود ز عمرت کم

مرگ نزدیکتر بیابان گیر / علم فردا بخور ره آن گیر

هر نفس بر دون ز انبالله / که بیاد حق است عید آن است

که بیاد حق گر نباشد

گر نباشد بیاد حق هر دم / ده مپندار ماتم است و غم

چونکه وقت گرفت گیر آید / هر دمی را حساب می باید

اندر هر ذره هر سر موئی / روز محشر جواب میگوئی

هر که یک لقمه بغفلت خورد / درد حسرت بسینه خود برد

هر قدم بیحضور میمانی / میشود عقدهٔ پشیمانی

هر نظر کس بغیر عبرت کرد / چشم خود سوی تیر حسرت کرد

ای خوشا آنکسی بر قرار بود / دست در کار و دل بیار بود

گرچه روی نظر بسوی است / باطنا نیز بحضرت اوی است

های و زینتی دل بسوی حق / این بود کار عارف مطلق

نطق و حرف جان و دل در وی / نبرد زین مقام هر کس پی

یا الٰهی بحرمت مردان / اصلح مردی نصیب ما گردان

ما که بر خویشتن گرفتاریم | تا به پندیده خطاکاریم
عاقبت باز از کرم ما را | به مقام رضا رسان ما را
به دعای مخلص از گفتار | چونکه بر بنده لطفها داری
نام پاکت غفور ستارست | بنده هر چند عیب کردارست

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

ای کریمی که در عیان غیب | از تو پوشیده نیست از ما عیب
از تو الطاف مهد انبیا | ما مقیّد به مهد فا نیا
از تو طلبیدن ز ما دوری | از تو عفو زمانست مغروری
تو که بر بنده مغفرت داری | مخلصم ده از این گرفتاری
کرم ما را ز ذنوب در حسبست | نام پاک تو غافر الذنب است
کرم ما را نیاز نقصانست | نام پاکت رحیم رحمانست

کرم ما را

گرچه ما عاصی خطاکاریم | نام عبدی مؤمنی داریم
از همین نام امیدواریهاست | گرچه در بنده شرمساریهاست
به همین نام ای حبیبان آما | زیر خاکی بسی برای ما را
روز محشر میانهٔ مردان | به همین نام بخش رو گردان
گرچه ناقابلست بدکردار | از تو دارد امید الله یار
روز حشر اینهای مدهوشی | همهٔ عیبهای او پوشی

حکایت

بشنو از رحمت خداوندی | یک حکایت اگر خردمندی
حضرت مصطفی شرع رواج | عرض میکرد در شب معراج
روز محشر تمامی بندهٔ | اولین آفرین شوند زنده
منکه باشم کباب امت خود | ده بدستم حساب امت خود

تا که از حال امت غم کیش	کس نداند ز امتان پیش
چونکه امت عجیب بیرنانند	بای تا غیر لیتی عصیانند
گفت حق احمدا تو میخواهی	هر که [illegible] نباشد آگاهی
من همیخواهم ای نکو حال	هم تو آگه نباشی از این حال

هر که خواند دعا / طمع دارم

زانکه من / بنده گنهکارم

تمت / تمت

تم تم / تم تم ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

قال النبی علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة یعنی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند که طلب کردن علم فرض است

بر همه مسلمانان مردان و زنان و آزاد و بنده و از این علم چهار
علم است اول علم توحید دوم علم نماز سیوم علم روزه چهارم
علم حیض و نفاس اما بدانکه بر همه مسلمانان فرض شده است که این مسائل
یاد گیرند امام ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته اند که
هر که نماز میگذارد و آنچه در نماز فرض است همه را بجای می آرند
و نامهای فرائض را نمیداند نماز وی درست نباشد و دانستن
فرائض ایمان و واجبات ایمان و شرائط ایمان و اسلام و اصل ایمان
و سر ایمان و جان ایمان و بیخ ایمان و پوست ایمان و تخم ایمان
و زمین ایمان و برگ ایمان و آب ایمان و فرائض نماز و واجبات
نماز و سنت نماز و نوافل نماز و تباه کننده نماز و فرائض تیمم
و نواقض غسل و واجبات مستوره اسلام و فرائض حج و فرائض

زکوة و فرائض روزه ماه رمضان و نیتها دانستن اینها لازم باشد
بنا بر آنکه همه مسلمانان را مهم است و این کتاب را مهمات المسلمین
نام نهاده شد تا مبتدیان را پسندیده شود اگر پرسند که پیش از بلوغ
فریضه کدام است جواب بگو که شناختن خدای تعالی است اگر پرسند که
قرارگاه ایمان کدام است جواب بگو که دل مؤمنان است اگر پرسند که
ایمان چیست جواب بگو که عطای باری تعالی است اگر پرسند که
ایمان از چه چیز آفریده است جواب بگو که ایمان را از نور آفریده است
اگر پرسند که ایمان بر چند نوع است جواب بگو که بر پنج نوع است
اول ایمان مطبوع ایمان فرشتگان است دوم ایمان معصوم ایمان
پیغمبران است سیوم ایمان مقبول ایمان مؤمنان است چهارم
ایمان موقوف ایمان مبتدعان است پنجم ایمان مردود ایمان منافقان است اگر پرسند که

شرط

شرط بقای ایمان چند است جواب بگو که سه چیز است اول شاد بودن
بر یافتن ایمان دوم غمگین بودن بر تباه کننده ایمان سیوم ترسیدن
از زوال ایمان اگر پرسند که فرائض ایمان چند است جواب بگو که چهار است
اول خدای تعالی را دانستن دوم بخدای تعالی ایمان آوردن سیوم ایمان را
نگاه داشتن چهارم ایمان را با خود بردن ان شاء الله تعالی اگر پرسند که
صفت ایمان چند است جواب بگو که هفت است اول ایمان بغیب آوردن
دوم علم غیب را خاصه خدای تعالی دانستن سیوم بهشت و دوزخ را نادیده
گرویدن چهارم حلال را حلال دانستن پنجم حرام را حرام دانستن ششم
خوف است یعنی از عذابهای خدای تعالی ترسیدن هفتم رجا است یعنی از رحمت
خدای تعالی امیدوار بودن اگر پرسند که واجبات ایمان چند است
جواب بگو که دوازده است اول با عالمان صحبت داشتن دوم از غافلان دور بودن

سیوم تشنه را آب دادن چهارم بیمار را پرسیدن پنجم دولت مرحمت
بر سر یتیمان مالیدن ششم دو جنگی را آشتی دادن هفتم کدخدای درویش [illegible]
شفقت نمودن و چیزی دادن هشتم مرده را شستن نهم سنگی که در راه [illegible]
دور کردن دهم نجاستیکه در راه باشد خاک پوشیدن یازدهم طواف خانه کعبه
کردن دوازدهم اهل عیال خود را ایمان آموختن اگر پرسند که اصل ایمان چیست
جواب بگوی که عنایت حق است اگر پرسند که ایمان بر مومن فرض است یا سنت
جواب بگوی که بر مومن سنت است و بر کافران فرض عمل ایمان بر همه فرض است
اگر پرسند که عمل ایمان کدام است جواب بگوی که نماز روزه حج و زکوة
که از مومنان در وجود می آید اگر پرسند که اصول دین چند است
جواب بگوی که هشت است اول توحید یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن
دوم عدل العدل آن است که بر خود راست کنی سیوم امامت یعنی کار آخرت را

بکار

بکار دنیا مقدم دارد چهارم امر معروف است آنست که نمازی مسلمانان را [illegible]
و مردمان را هم فرماید پنجم نهی منکر آن است که آنچه خدای تعالی نهی کرده است
از وی دور بودن و مردمان را هم از آن منع کردن ششم تبرا است یعنی
آنچه غیر حق است بری بودن و مردمان را هم از آن منع کردن هفتم
تولا است یعنی خدای تعالی را دوست داشتن به پیوستن هشتم نبوت آن یعنی محمد
رسول خداست عزوجل اگر پرسند که ایمان آوردن بر چند نوع است
جواب بگوی که بر دو نوع است اول ایمان مجمل دوم ایمان مفصل
اگر پرسند که ایمان مجمل کدام است جواب بگوی که آمنت بالله کما هو باسمائه
وصفاته وقبلت جمیع احکامه وارکانه یعنی ایمان آوردم من بخدای
عزوجل چنانچه اوست بیچون و بیچگونه با همه نامهای وی و با همه صفتهای وی
قبول کردم دین مسلمانان را آنچه دوست بیزارم از کفر کافری و از جهل جاهلی

بذیرفتن دین مسلمانی را ایمان مفصل آن است که امنت بالله و ملائکته و کتبه
و رسله والیوم الآخر والقدر خیره و شره من الله تعالی والبعث بعد الموت یعنی
ایمان آوردم بخدای عز و جل و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و برسولان وی و
بروز قیامت و آنکه تقدیر نیکی و بدی همه از خدای عز و جل و زنده کردانیدن
بعد از میرانیدن حق است و راست است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
بالعزة و قدرته اگر بپرسند که بنای نماز چند است جواب بگوی که شش است
اول عقل دوم بلوغ سیوم علم چهارم طهارت پنجم اسلام ششم وقت اگر بپرسند که در دو
رکعت نماز چند چیز فرض است جواب بگوی که دوازده چیز فرض است
شش چیز در درون نماز است و شش بیرون نماز است و آن شش که بیرون
نماز است اول آب پاک دوم جای پاک سیوم جامه پاک چهارم وقت پنجم
نیت ششم قبله آن شش که در درون نماز است اول تکبیر تحریمه دوم قیام

بسیوم

سیوم قراءت یک آیت دراز مثل آیة الکرسی یا سه آیت کوتاه مثل انا
اعطینا چهارم رکوع پنجم سجود ششم قعدهٔ آخر اگر بپرسند که در دو رکعت
نماز چند چیز سنت است جواب بگوی که بیست و هشت چیز سنت است هفت در قیام
هفت در رکوع و هفت در سجود و هفت در قعده است آن هفت که
در قیام است اول برآوردن هر دو دست از آستین جامه در تکبیر دوم دست راست
بر بالای دست چپ نهادن مردان را زیر ناف و زنان را بر سینه
سیوم در سجده گاه نظر کردن چهارم سبحانک اللهم خواندن
پنجم اعوذ بالله گفتن ششم تسمیه گفتن هفتم آمین گفتن آن
هفت که در رکوع است اول تکبیر گویان برکوع رفتن دوم به پشت پایها
نظر کردن سیوم سر زانو را بانگشتان دست گرفتن چهارم سبحان
ربی العظیم گفتن پنجم سمع الله لمن حمده گفتن ششم ربنا لک الحمد گفتن

هفتم آرام گرفتن در قومه آن هفت که در سجود است اول تکبیر گفتن
در اول و آخر دویم بهفت اندام خدای تعالی را سجده کردن سیوم در میان
دو دست روی نهادن چهارم سر انگشتان دست پای را بسوی قبله کردن
پنجم سبحان ربی الاعلی گفتن ششم در بینی خود نگریستن هفتم در میان دو سجده
نشستن که اندامها قرار گیرد و آن هفت که در قعده است اول نهادن
پای چپ و نشستن بروی دویم استاده داشتن پای راست بر سر انگشتان مردان
را و زنان را نشستن بر جانب چپ و پای از جانب راست بیرون کردن
سیوم نهادن دستها بر روی ران چهارم سر انگشتان بسوی قبله
کردن پنجم در کنار خود نگریستن ششم در قعدهٔ آخر بر رسول علیه السلام
صلوة فرستادن هفتم سلام دادن بر راست و چپ به نیت
فرشتگان اگر پرسند که واجبات نماز چند است جواب بگوی که

دوازده است اول فاتحه خواندن دویم سوره با فاتحه ضم کردن
سیوم قرأة کردن چهارم رعایت ترتیب نگاه داشتن
در فعل مکرر فعل مکرر آن است که دو سجده پی در پی کنند پنجم
تعدیل ارکان یعنی آرام گرفتن در رکوع و در سجود مقدار
یک تسبیح ششم قعدهٔ اولی هفتم التحیات خواندن در هر دو قعده هشتم
بلفظ سلام بیرون آمدن نهم تکبیرات عیدین دهم دعای قنوت
خواندن یازدهم در بلندی بلند خواندن دوازدهم در پستی پست
خواندن اگر پرسند که مفسدات نماز چند است جواب بگوی که
پانزده است اول سخن گفتن از جنس مردمان باشد دویم راه
رفتن در نماز سیوم سلام کردن در نماز چهارم نالیدن
در نماز پنجم چیزی خوردن در نماز ششم عمل کثیر بدو دست کردن

همچون میان بستن در نماز هفتم پس فهمیدن بهوش رد در نماز هشتم
قراءة کردن بغیر امام در نماز نهم جواب عطسه دادن در نماز دهم جواب
سلام دادن در نماز یازدهم خبر فوت شنود گوید قالوا انا لله
وانا الیه راجعون در نماز دوازدهم در جبه و ردا بهت نکر بستن در نماز
سیزدهم ترک فرض کردن در نماز چهاردهم بند قبا بستن
در نماز پانزدهم یک عضو را بی ضرورة خاریدن در نماز اگر پرسند که
سجده سهو در چند جا لازم میشود جواب بگوی در چهار جا لازم
میشود اول ترک واجب دوم تاخیر واجب سوم تاخیر فرض
چهارم قراءة بی محل اگر پرسند که ترک واجب کدام است
جواب بگوی مثلاً در وتر دعای قنوت نخواند ترک واجب
شود و تاخیر واجب آن است که بعد از سبحانک

بعد از سبحانک اللهم خواندن فاتحه بخاطر نرسید تاخیر واجب شد
تاخیر فرض آنست که مصلی در چهار رکعت نماز فرض در قعده
آخر نشسته برخاست در قیام بیاد وی آمد برگشت نشست تاخیر
فرض شد قراءة بی محل آنست که بجای التحیات دعای قنوت خواند
و در این چهار جا سجده سهو لازم شد اگر پرسند که آب بر چند نوع است
جواب بگوی بر پنج نوع است اول آب مطلق دوم آب مقید سیوم آب
مکروه چهارم آب مشکوک پنجم آب نجس است اگر پرسند که آب مقید چند است
بگوی شش است اول آب انگور دوم آب انار سیوم آب گوشت
چهارم آب گل پنجم آب غولنگ ششم آب تربز اگر پرسند که
آب مکروه کدام است جواب بگوی آبی که در وی موش یا گربه رسیده
باشد اگر پرسند که آب مشکوک کدام است جواب بگوی که

پس خورده است و پس خورده‌ی اگر بپرسند که آب پلید کدام است
بگوی که در آن آبیکه نجاست رسیده باشد در باب طهارت از آیت
قول الله تعالی که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برءوسکم وارجلکم الی الکعبین یعنی
ای آنانیکه ایمان آورده اید وقتیکه اراده کنید صلوة را بشوئید
رویهای خود را و دستهای خود را تا آرنج و مسح کشید چهار یک سر و بشوئید پایهای خود را
تا شتالنگ بپس بدانکه غسل بدین آیت ثابت شده است اگر بپرسند که
در طهارت چند چیز فرض است جواب بگوی که چهار چیز فرض است اول
شستن روی از رستنگاه موی سر تا زیر زنخ و از نرمه گوش
تا بنرمه گوش دوم هر دو دست شستن تا آرنج سیوم ربع سر مسح
کشیدن چهارم هر دو پای شستن تا شتالنگ در مذهب امام

شافعی

شافعی هفت چیز فرض است یکی نیت کردن دویم ترتیب شستن
سیوم ترتیب نگاه داشتن اگر بپرسند که در طهارت چند چیز
سنت است جواب بگوی که شانزده چیز سنت است اول چنین نیت کند که نیت
کردم طهارت بسازم تا نماز بر من مباح گردد دویم تسمیه گفتن بسم الله
العلی العظیم والحمد لله علی دین الاسلام گوید سیوم دست شستن تا بند دست
چهارم آب در دهان کردن پنجم آب در بینی کردن ششم خلال انگشتان
کردن هفتم مسواک کردن هشتم غرغره کردن نهم خلال ریش کردن
دهم بینی افشانیدن یازدهم هر عضو را سه بار شستن دوازدهم
تمام سر مسح کشیدن سیزدهم مسح دو گوش کردن چهاردهم
ترتیب نگاه داشتن پانزدهم موالات است شانزدهم بر تک سر
آب رسانیدن هفدهم استنجا کردن اگر بپرسند که در طهارت چند چیز

مستحب است جواب بگو که پنج چیز مستحب است اول نیت کردن دوم بسم الله
کردن سیوم ترتیب نگاه داشتن چهارم از دست ابتدا کردن پنجم
پی در پی شستن اگر پرسند که در طهارت چند چیز مکروه است جواب بگو که
هشت چیز مکروه است اول آب بر روی سخت زدن دوم در اندام نهانی
خود نگریستن سیوم بدست چپ آب در دهان و بینی کردن چهارم آب افشاندن
بینی بدست راست پنجم خیو در آب افکندن ششم سخن در وقت
استنجا کردن هفتم بدست راست استنجا کردن هشتم اندام را
زیاده از بار شستن اگر پرسند که پاکی طهارت بر چند نوع است
جواب بگو که بر دو نوع است یکی طهارت ظاهر و یکی طهارت باطنی
طهارت ظاهر آن است که با آب پاک طهارت کنند طهارت باطنی آن است غل و غش
که خود را از حسد نگاه دارد و از ریا نیز نگاه دارد و جان خود را از

پاک دارد

پاک دارد و دیگر چشم خود را از حرام نگاه دارد و زبان خود را از غیبت نگاه دارد
اگر پرسند که استبرا و استنقا کدام است جواب بگو که استبرا آگاهی
دل است بر پاک شدن و استنقا آن است که پاره دست خود را کلوخ مالد
تا بول از او زایل شود اگر پرسند که استنجا بر چند نوع است جواب بگو که
بر دو نوع است یکی استنجای آبی و یکی استنجای خاکی اگر پرسند که استنجای
آبی بر چند نوع است جواب بگو که بر نُه نوع است چهار فریضه است و یکی واجب
و یکی سنت و یکی مستحب و یکی احتیاط و یکی بدعت است چهار فریضه است که
اول زن نیک از حیض پاک شود دوم زن نیک از نفاس پاک شود سیوم جنب باشد
چهارم در مقعد زیاده از درم شرعی ملوث باشد شستن آن فرض است
و واجب آن است که برابر درهم باشد شستن آن واجب است سنت
آن است که از درهم کم باشد شستن آن سنت است مستحب آن است

شکم تر شود شستن آن مستحب است اگر چیزی ترشح کرده باشد آن را
شستن از احتیاط است اگر پاک باشد شستن بدعت است **اگر پرسند که**
استنجای خاک چند نوع است **جواب بگوی که** دوازده نوع است شش از آن جایز است
و شش ناجایز است آن شش که ناجایز است اول سفال دویم استخوان سیوم
علف چهارم سرگین پنجم انگشت ششم بدست راست استنجا کردن اما آن شش که
جایز است اول خاک دویم سنگ پس پهلو سیوم لته کهنه چهارم پنبه کهنه پنجم کلوخ
ششم بدست چپ پاک کردن **اگر پرسند که** در تیمم چند چیز فرض است
جواب بگوی که چهار چیز فرض است اول نیت کردن دویم قصد خاک کردن
سیوم یک ضرب زدن بروی مالیدن چهارم بر خاک زدن از برای دست
مالیدن تا آرنج **اگر پرسند که** شکننده وضو چند است **جواب بگوی که** هفده است
شش از پیش بول و ودی و مذی و آب منی و سنگ ریزه خون استحاضه که از زنان

باشد

باشد و پنج از پس باد و غایط و کرمک آن را که دو ازم گویند و چهار دیگر آنکه
مکان ظاهر ندارد همچون ریم و خون و زرد آب وقتی که بیرون روان باشد
و چهار دیگر مکان ظاهر ندارد همچون دیوانگی و بیهوشی و مستی غالب خنده قهقهه
و خواب تکیه زده مصلی را یکی از اندام سجده موجود شود وضو شکنند **اگر پرسند که**
اقل حیض و اکثر حیض چند شبانه روز است **جواب بگوی که** اقل حیض سه و اکثر حیض
ده شبانه روز است و زیاده خون فاسد است **اگر پرسند که** اقل نفاس و اکثر نفاس
چند شبانه روز است **جواب بگوی که** اقل نفاس چهل شبانه روز است و اکثر او را
حد نیست مثل زنی که بچه آرد هر علتی و خونی که از او به وجود آید همان زمان
پاک شود **اگر پرسند که** اقل طهر و اکثر طهر پانزده شبانه روز است
و اکثر او را حد نیست اگر پرسند که الوان حیض چند است **جواب بگوی که**
شش است اول سرخ است دویم سیاه است سیوم زرد است چهارم کبود است

پنجم خاک رنگ است ششم لاجوردست اگر پرسند که جمله غسلها چند است
جواب بگوی که یازده است پنج فرض است و چهار سنت و یکی واجب یکی مستحب
آن پنج که فرض است اول بیرون آمدن آب منی بر وجه جهیدن دوم
فراهم آمدن دو ختنه بی آنکه آب منی فرود آید سیوم زنیکه
از حیض پاک شود چهارم زنیکه از نفاس پاک شود پنجم در خواب احتلام می شود
و آن چهار که سنت است اول غسل روز جمعه دویم غسل روز عرفه سیوم
غسل روز عید چهارم غسل روز احرام حاجیان و آن یکی که واجب است
غسل مرده است و غسل او واجب و آن یکی که مستحب است کودکی که بالغ
شود و یا کافری که مسلمان شود غسل کردن مستحب است اگر پرسند که
در غسل چند چیز فرض است جواب بگوی که سه چیز فرض است اول
آب در دهان کردن دوم آب در بینی کردن سیوم آب بتمام

اعضا رسانیدن

اعضا رسانیدن و نزد امام مالک دو چیز فرض است اول نیت کردن
دوم تمام اندام را شستن چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته اند که
زیر هر تاره مویی جنابت است نزد امام ابوحنیفه سه چیز فرض است اگر پرسند که
در غسل چند چیز سنت است جواب بگوی که پنج چیز سنت است اول
دو دست شستن دوم اندام نهانی را شستن سیوم نجاستیکه
بر تن است وی را دور کردن چهارم از برای خدای تعالی وضو ساختن
پنجم هر عضو را سه بار شستن دو پای را شستن اگر آب جمع آید
کردن و در غسل طهارت سنت است بعضی گفته اند فرض است اگر پرسند که
موجب غسل چند است جواب بگوی که چهار است اول احتلام دویم شهوت
سیوم حیض چهارم نفاس اگر پرسند که واجبات مذهب اسلام چند است
جواب بگوی که هفت است اول صدقه فطر دادن دویم قربانی کردن سیوم

نماز وتر گذاردن چهارم عورت خدمت شوهر کردن پنجم فرزند خدمت پدر و مادر کردن
ششم نفقه ذوالارحام یعنی خویشان فرزندان را بپرسیده و مرحمت کردن هفتم
نماز عید گذاردن اما در نماز وتر سه قول است بر یک قول فرض است و بر یک قول
واجب و بر یک قول سنت است در تکبیر تشریق نیز سه قول است بر یک قول فرض است
بر یک قول واجب است بر یک قول سنت است اگر پرسند که فرائض روزه چند است
جواب بگوی که سه است اول درآمدن ماه رمضان بر یک قول عدل باید که خبر دهد که
ماه را دیدم که روزه باید داشت و دویم گشادن دو گواه باید که گواهی بدهند که
سی تمام کنند روزه درست باشد سیوم از خوردن و آشامیدن و جماع کردن
خود را نگاه دارد اگر پرسند که نیتهای نماز جمعه کدام است جواب بگوی که
چهار رکعت سنت است نماز جمعه گذارد بعد از آن دو رکعت
فریضه گذارد چنین نیت کند که نیت کردم فقط که دارم فرض این وقت را

بگذاریم

بگذاریم دو رکعت نماز جمعه اقتدا کردم با امام حاضر ایستاده خالصا لله
تعالی الله اکبر سنت را چنین نیت کند که نیت کردم بگذارم چهار رکعت
سنت نماز جمعه بعد از آن چهار رکعت نماز احتیاط را چنین نیت کند که
نیت کردم بگذارم چهار رکعت نماز را خالصا لله تعالی الله اکبر بعد از آن
دو رکعت نماز را نیت کند که و در نماز عید فطر گوید که نیت کردم بگذارم
دو رکعت نماز عید فطر مع جمله تکبیرات شش واجب این وقت است خالصا
لله تعالی الله اکبر عید قربان را عید اضحی گویند اگر پرسند که فرائض
حج چند است جواب بگوی که سه است اول احرام بستن دویم توقف بعرفات
کردن سیوم طواف خانه کعبه کردن اگر پرسند که واجبات حج چند است
جواب بگوی که شش است اول عمره دویم وقوف جمع یعنی مزدلفه که مقام جمع آمدن
حضرت آدم با حوا رضی الله عنهما سیوم سعی میان صفا و مروه

چهارم سنگ انداختن پنجم طواف صدر مرا قامت را ششم سر تراشیدن

اگر بپرسند که قبله چند است جواب بگوی که پنج است اول محراب است دوم کعبه است

سیوم بیت المعمور است چهارم کرسی است پنجم عرش است اگر بپرسند که

مکان امام چند است جواب بگوی که پنج است اول تن است دویم جان است

سیوم فعل است چهارم عقل است پنجم دل است اگر بپرسند که مکان پنج

امام کدام است جواب بگوی که پنج است اول محراب است امام دوم در کعبه است امام

سیوم در بیت المعمور است امام چهارم در کرسی است امام پنجم در عرش است

اگر بپرسند که تو امام مای و امام تو کیست جواب بگوی که امام شمایان

منم و امام من قرآن است اگر بپرسند که ما بتو اقتدا میکنیم و تو بکی

اقتدا میکنی جواب بگوی که شمایان بمن اقتدا میکنند و من بقرآن

خدای تعالی و با همه اهل سلف اقتدا میکنم اگر بپرسند که نماز ما

بتو درست

بتو درست میشود و نماز تو بکی درست میشود جواب بگوی که نماز شمایان

بمن درست میشود و نماز من بسنت رسول خدا درست است اگر بپرسند که

نماز خویش میگذاری یا نماز ما جواب بگوی که گذارنده نماز خویشم و امام

قوم و شما را امامت میکنم امام باید که این چهار مسئله را یاد گیرد نماز

باتفاق علما درست باشد اگر بپرسند که چیز یک ترک همه فرضها میکند کدام

جواب بگوی که مردن است که یعنی ترک همه فرضها میکند اگر بپرسند که خلفای

راشدین چند است جواب بگوی که یازده است اول عبدالله ابن عمر دویم

عبدالله مسعود سیوم عبدالله ابن عباس چهارم زید ابن ثابت

پنجم عایشه صدیقه ششم موسی اشعری هفتم معاذ جبل هشتم حضرت ابو بکر

صدیق نهم حضرت عمر دهم حضرت عثمان یازدهم حضرت علی اگر بپرسند که

جمله بر چند است جواب بگوی که سی و هفت است اول چهار سر بر لعنت دویم چهار

پیر طریقت سیوم چهار پیر حقیقت چهارم چهار پیر اخلاص پنجم چهار پیر رکن
ششم چهار پیر مذهب هفتم پنج پیر معرفت هشتم هشت پیر متقی شفیق
تمام الله اگر پرسند که چهار پیر شریعت کدام است جواب بگوی اول آدم
صفی الله دوم نوح نبی الله سیوم ابرهیم خلیل الله چهارم محمد رسول
الله اگر پرسند که چهار پیر طریقت کدام است جواب بگوی اول امیر المؤمنین
ابو بکر صدیق رضی الله عنه دوم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
سیوم امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه چهارم امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه اگر پرسند که چهار پیر حقیقت کدام است جواب
بگوی اول مهتر جبرئیل علیه السلام دوم مهتر میکائیل علیه السلام سیوم
مهتر عزرائیل علیه السلام چهارم مهتر اسرافیل علیه السلام اگر پرسند که
چهار پیر اخلاص کدام است جواب بگوی چهار انبیا اند که در دنیا زنده اند

اول حضرت

اول حضرت خضر علیه السلام دوم حضرت الیاس علیه السلام سیوم ادریس
علیه السلام چهارم عیسی علیه السلام اگر پرسند که چهار پیر رکن کدام است
جواب بگوی اول خواجه احمد یسوی دوم سلطان علی موسی رضا سیوم
شیخ ناصر خسرو چهارم شیخ بزرگ گنج اگر پرسند که چهار پیر مذهب کدام است
جواب بگوی اول حضرت امام اعظم رحمة الله علیه دوم حضرت امام شافعی
رحمة الله علیه سیوم امام حنبل رحمة الله علیه چهارم امام مالک رحمة الله
علیه اگر پرسند که پنج پیر معرفت کدام است جواب بگوی اول مولانای
رومی دوم شمس تبریزی سیوم شیخ عطار ولی چهارم شیخ سعدی پنجم حضرت قاسم انوار
اگر پرسند که هشت پیر متقی کدام است جواب بگوی اول پدر زاینده دوم
پدر عروس سیوم پدر کلان چهارم استاد کسب ششم پیری که بابا و داده
باشد هفتم شیر ایش هشتم غسال که مرده را بشوید هر صاحب تکبیر یکی

این مراتب را ندانند هرچه از آن کسب شده باشد حرام خورده باشد فردای
قیامت در پیش پیران روسیاه باشد و حیران شود والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان اسعدک الله فی الدارین که این کتاب است در بیان معرفت
ایمان و اسلام و نماز و روزه و زکوة و حج و فرائض و واجب و سنت و مستحب
و ارکان معظم و مکرم ثابت شده است و این را بر چهار فصل بنا نهاده شد
تا مبتدیان را پسندیده شود اگر پرسند که تو مسلمانی بگوی که الحمد لله
اگر پرسند که معنی الحمد چیست جواب بگوی که شکر و سپاس و ستایش مر خدای راست
عز و جل اگر پرسند که خدای را میشناسی جواب بگوی که میشناسم اگر پرسند که
چگونه میشناسی جواب بگوی که بچون و بی چگونه و بی نمونه و بی شبیه میشناسم
بصفت و قدرت لقوله تعالی لم یزل و لا یزال لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر

یعنی خدای

یعنی خدای عز و جل یکی است و یگانه است همیشه بود و همیشه می باشد و او را
شبیه و انباز نیست هرچه خواست کرد و هرچه خواهد بکند لقوله تعالی یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید بقدرته و عزته اگر پرسند که از کی باز مسلمانی جواب بگوی که
از روز میثاق اگر پرسند که معنی میثاق چیست جواب بگوی که المیثاق هو العهد
والموثق و الخطاب خطاب بلی بود که در آن زمانیکه حضرت حق سبحانه
و تعالی ارواحهای ما را بقدرت خویش پیدا کرد و انبیاء از پرده کارخانه عالی
ندا در رسید که الست بربکم یعنی نیستم من پروردگار شما یان ارواحهای ما
گفتند قالوا بلی یعنی هستی تو پروردگار ما یان و جمله جهانیان خالق
شی و رازق کل حی یعنی خلق کننده هر شیء است و رزق دهنده هر حی است و او را
نیاز بهیچ کس نباشد و همه را نیاز بدرگاه اوست لقوله تعالی والله غنی وانتم
الفقراء اگر پرسند که اسلام چیست جواب بگوی که الاسلام هو الانقیاد

بامر الله تعالی والاجتناب عن النواهی یعنی اسلام کردن نهادن است بفرمان
برداری خدای عزوجل هرچه منع کرده است از کلی بازماندن و معرفت احکام
الهی واحکام صلوة ونشستن مردمان را فرض فیست اگر پرسند که ایمان چیست
جواب بگوی که الایمان اقرار باللسان والتصدیق بالقلب وعند شافعی رح عمل بالارکان
یعنی چنان باشد که ایمان اقرار کردن است بزبان و استوار داشتن است
بدل نزد امام شافعی ارکان است بی حکم اگر پرسند که هشت صفت خدای
تعالی کدام است جواب بگوی حیات علم قدرت کلام تکوین اراده سمع بصر
و دو صفت دیگر را سلبی و تنزیهی خوانند یکی آن است که او را زوال و فنا
نیست اگر پرسند که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق است جواب بگوی که
ایمان اقرار است و تصدیق و هدایت اقرار و تصدیق فعل بنده است و این
هردو مخلوق است هدایت صنع حق است و از اوصاف خدای تعالی

آن غیر مخلوق است

آن غیر مخلوق است اگر پرسند که ایمان در عقل است یا در جان جواب بگوی که
ایمان در عقل است و هم در جان است شرط آنکه بالغ باشد هر که این
دو را ندارد ایمان ندارد اگر پرسند که بنای مسلمانی بر چند نوع است
جواب بگوی که بر پنج نوع است اول کلمهٔ شهادت گفتن است که اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دوم پنج وقت نماز
گذاردن سیوم روزهٔ ماه رمضان داشتن چهارم زکوة مال دادن
پنجم طواف کعبه را زیارت کردن خانهٔ هر که را قدرت و توانایی باشد
مر زاد و راحله چنانچه در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام
الاسلام خمس شهادت ان لا اله الا الله واقام الصلوة
وایتاء الزکوة وصوم شهر رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا
اگر پرسند که سر ایمان کدام است جواب بگوی که کلمهٔ طیبه است چنانچه

در خبر آمده است که قوله تعالی والذین اتقوا ربهم یعنی آدم علیه السلام گفته است که
لا اله الا الله محمد رسول الله اگر پرسند که تن ایمان کدام است جواب بگوی که پنج وقت
نماز گزاردن است چنانچه خدای تعالی در قرآن یاد کرده است که حافظوا علی الصلوات
خاصه علی الصلوة الوسطی معنی چنان باشد که نگاه دارید پنج وقت نماز
را خاصه نماز دیگر که آن را نماز میانه یکی می گویند در خبر آمده است که
قال النبی علیه السلام صلوا خمسکم و زکوة مالکم و صوموا شهرکم و حجوا بیت
ربکم فیدخل جنت بلا حساب معنی چنان باشد که بگزارید پنج وقت نماز را
و بدهید زکوة مال را و دارید روزه ماه رمضان را و حج خانه کعبه کنید
هر کرا زاد و راحله باشد در آید در بهشت بی حساب اگر پرسند که دل
ایمان کدام است جواب بگوی که قرآن است چنانچه در خبر آمده است قال
النبی علیه السلام لکل شیء قلب و قلب الایمان قرآن معنی چنان باشد که

هر چیزی را

هر چیزی را دل است و دل ایمان قرآن است اگر پرسند که بزرگی ایمان
کدام است جواب بگوی که ذکر خدای تعالی را بسیار گفتن است چنانچه در خبر
آمده است که یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة
و اصیلا معنی چنان باشد که ای آنانکه ایمان آورده اید یاد کنید خدای
تعالی را شب و روز اگر پرسند که نور ایمان کدام است جواب بگوی که
راست گفتن است چنانچه خدای تعالی میفرماید که قوله تعالی الصادقین
والصادقات یعنی راست گویان مرد و زن را خدای تعالی بیامرزد
و در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام الصدق ینجی والکذب یهلک
معنی چنان باشد که راستی نجات است و دروغ گفتن هلاک است
اگر پرسند که تاریکی ایمان کدام است جواب بگوی که بی نماز بودن است چنانچه
در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام الصلوة عماد الدین

ومن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین معنی چنان
باشد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند نماز ستون دین است پس
بگذارید نماز را برابستی که دین خود را برپای کرده باشید هر که نماز را ترک
کند دین خود را خراب کرده باشد باز حدیث دیگر آمده است که قال النبی
علیه السلام من صلی فی الوقت بجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید
الذین قتلوا فی سبیل الله صابرین مقبلین غیر مدبرین معنی چنانک
باشد که بگذارید پنج وقت نماز را بجماعت فردای قیامت مزد هزار
شهید یابید آنها که در راه خدای تعالی تیغ زده اند و کشته شده اند
باز حدیث دیگر آمده است که قال النبی علیه السلام سلموا علی الیهودی
والنصاری ولا تسلموا یهود امتی قیل یا رسول الله یهود امتک
قال من یسمع الاذان والاقامة ولم یحضر بجماعة معنی چنان باشد که

قال من یسمع الاذان

سلام کنید

سلام کنید جهودان و ترسایان را و سلام نکنید جهودان امت مرا یاران
گفتند یا رسول الله جهودان امت شما کیانند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفتند که ایشان که نماز نخوانند و تکبیر شنوند و در نماز جماعت حاضر نشوند
ایشان جهودان امت من باشند باز حدیث دیگر آمده است که قال النبی
علیه السلام من اعان تارک الصلوة بلقمة وطعام واحدة وکانما
هدم الکعبة سبعین مرة معنی چنان باشد که شخصی یاری دهد ترک
کننده نماز را لقمه و طعام گویا که خراب کرده باشد هفتاد بار خانه
کعبه را در خبر آمده است که امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفته اند که از شومی یک بی نماز چهل خانه خراب شود و عجب نباشد و امیر المومنین
عمر رضی الله عنه گفته اند که چهل محله خراب شود و عجب نباشد و امیر المومنین
عثمان رضی الله عنه گفته اند که چهل شهر خراب شود و عجب نباشد

و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفته اند که از مشرق تا مغرب خراب
شود و عجب نباشد اگر بپرسند که حلاوت ایمان کدام است جواب بگوی که
روزه و نماز است و برپا داشتن اسلام است و زکوة مال خود دادن
خدای تعالی در کلام مجید خود خبر داده است که و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة
اگر بپرسند که حکم ایمان چیست جواب بگوی که در میان خوف رجا بودن است
یعنی از عذاب خدای تعالی ترسیدن است و از رحمت او امیدوار بودن است
چنانچه در خبر آمده است که الایمان بین الخوف و الرجاء معنی چنان
باشد که ایمان میان خوف و رحمت خدا است عز و جل اگر بپرسند که
شریعت ایمان کدام است جواب بگوی که حلال خوردن است و از حرام دور بودن
چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خود یاد داده است که کلوا مما فی الارض
حلالا طیبا معنی چنان باشد که بخورید آنچه در زمین است

حلال

حلال پاک و جای دیگر فرموده اند که کل الحلال و اجتنبوا الحرام یعنی بخورید
حلال را و دور باشید از حرام اگر بپرسند که تخم ایمان کدام است
جواب بگوی که علم است و علم خواننده گان را فردای قیامت درجه بلند است
چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خود یاد داده است که و الذین اوتوا العلم
درجات اگر بپرسند که میوهٔ ایمان کدام است جواب بگوی که روزه دار نشستن است
در خبر است که قال النبی علیه السلام الصوم جنة من النار معنی چنان
باشد که روزه سپر است مر آتش دوزخ را اگر بپرسند که برگ ایمان
کدام است جواب بگوی که تقوی است و تقوی پرهیزکاری است از کار بد چنانچه
خدای تعالی میفرماید که بدرستی و راستی که فردای قیامت
مر پارسایان را رستگاری است چنانچه خدای تعالی در کلام مجید
خود خبر داده است که فان خیر الزاد و التقوی یعنی بهترین توشه

آن مهربانی بر هر چیز کار لیست اگر بپرسند که پوست ایمان کدام است جواب بگوی که
شرم است چنانچه در خبر آمده است قال النبی علیه السلام الحیاء من الایمان
یعنی شرم از ایمان است اگر بپرسند که مغز ایمان کدام است جواب بگوی که
دعا است چنانچه در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام الدعاء مخ العبادة
یعنی دعا کردن مغز عبادت است اگر بپرسند که بیخ ایمان کدام است جواب بگوی که
اخلاص است و اخلاص حاصل نشود مگر به نیت چنانچه در خبر
آمده است که قال النبی علیه السلام قلب المؤمنین عرش الله تعالی
معنی چنان باشد که دل بندهٔ مؤمن عرش خداست اگر بپرسند که
ایمان چیست جواب بگوی که نقل است اگر بپرسند که تو در ایمانی یا ایمان
در تو است جواب بگوی که من با ایمانم و ایمان صفت من و من مؤمنم
و ایمان در من است و ایمان لا اله الا الله محمد رسول الله گفتن است

چنانچه

چنانچه در کلام مجید خود خبر داده است که قوله تعالی اولئک کتب فی قلوبهم
الایمان یعنی نوشتیم ایمان را در دل شما یان اگر بپرسند که ایمان فرض است
یا سنت جواب بگوی که اقرار کردن بر کافران فرض است و تکرار او بر مؤمنان
سنت است فرضیت او بدین آیت ثابت شده است که حبب الیکم الایمان
و سنت بودن او بدین آیت ثابت شده است که و نحن نشهد بما شهد الله
اگر بپرسند که نوع فرض چند است جواب بگوی که بر دو نوع است
یکی فرض عین است و یکی فرض کفایه است و فرض عین آن است که
تا خود بجای نیارد از گردن او ساقط نشود اول ایمان آوردن بخدای عز و جل
دوم روزه ماه رمضان داشتن سیوم زکوة مال دادن چهارم
حج کردن پنجم غسل کردن از جنابت ششم پنج وقت نماز گذاردن مجموع
اینها فرض عین است اما فرض کفایه آن است که اگر یکی را بجای آرد

اگر کسی شهر دیگران قطع شود چنانچه جنازه و پرسیدن بیمار و جهاد بر کافران
و جواب عطسه و سلام و مانند اینها فرض کفایه است اگر پرسند که ایمان
چیست جواب بگوید هدایت پروردگار است آن را عنایت خوانند
و آن نظر خداست عز و جل ایمان بمثل نور است که در دل بنده در آید
بفضل و کرم حق سبحانه و تعالی بدان بشناسد آفریدگار خود را به یگانگی
و بیچگونگی در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام طلب العلم فریضة
علی کل مسلم و مسلمة هر که فریضه خدای تعالی را ترک کند او عاصی شود
و در اصول دین و در کتاب فقیه آورده است که اگر کودکی و یا دختری
در اسلام بالغ شود و صفت بگوی چو پرسند گوید من نمیدانم مرتد شود
و امام شمس الائمه آورده است هر که صفت ایمان را نداند و در آموختن
تقصیر کند او از دین است نه نماز و نه روزه و نه طاعت و نه نکاح روا باشد

اگر انجنین

اگر انجنین بمیرد و شنیده نیست شود و در گورستان کافران دفن کنند تا بدین
مغرور نشود من مسلمانم و مسلمان زاده ام و در کتاب حجة الاسلام
امام محمد غزالی رحمة الله علیه آورده است که بر شوهر واجب است زن خود را
علم شریعت آموزد و طهارت و نماز و مانند اینها هر که در آموختن
تقصیر کند عاصی شود زیرا که خدای تعالی در کلام مجید خود خبر داده است که یا ایها الذین
آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا مقابل این سخن گوید که معنی چنان باشد که
ای آن کسانیکه ایمان آورده اید خود را نگاه دارید از آتش دوزخ هلاک
یابید و در خبر آمده است که پیغمبر علیه السلام فرموده اند که به رستی و راستی
که سخت ترین عذابها قیامت آن کس را خواهد بود که با اهل و عیال خود علم
قیامت
شریعت نیاموزد و جاهل گذارد و در روایت دیگر آمده است که فردای
از برای یک عورت چند کس را عذاب کنند یکی پدر و یکی برادر دیگر شوهر

چون ایمان در زبان کسی محرم نبود چرا تعظیم کردید اگر پرسند که حقیقت ایمان کدام است
وصفت و شرط ایمان چیست جواب بگوی که شش کلمه و ثنی گفتن است اول کلمه طیبه لا اله
الا الله محمد رسول الله تا آخرش را اگر پرسند که احکام نماز چند است
جواب بگوی که شش است و این بیرون نماز است اول پاکی از حدث دوم
پاکی از نجاست سیوم ستر عورت مردان را از ناف تا زانو و زنان را
از تا قدم چهارم جامهٔ تن و جای نماز پاک داشتن پنجم وقت نماز را
شناختن ششم روی بقبله آوردن اگر پرسند که ارکان نماز
چند است جواب بگوی که هفت است اول تکبیر تحریمه گفتن دوم در نماز
ایستادن سیوم قرآن خواندن یعنی قراءت کردن مقدار سه آیت
قصیر یا یک آیت طویل که مثل آیة الکرسی باشد چهارم رکوع کردن پنجم سجود
کردن ششم قعدهٔ آخر نشستن مقدار تشهد خواندن هفتم سلام دادن بیرون آمدن

از نماز

از نماز اگر پرسند که در شبان روزی چند رکعت نماز است بگوی که
پنج و دو رکعت نماز است و از آن جمله هفده رکعت فرض است و دوازده رکعت
سنت است و سه رکعت وتر است و بیست و دو رکوع است و سی و چهار سجود است
و نود و چهار تکبیر است و از این پنج فرض است و دیگر همه سنت است
و صد و پنجاه و سه تسبیح است و در رکوع سه بار سبحان ربی العظیم گوید و در سجود
سه بار سبحان ربی الاعلی گوید پس نماز گذارنده باید که چون نماز گذارد دل
خود را حاضر دارد چنان داند که خدای تعالی او را می بیند قال النبی
علیه السلام الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی کعبه را
در میان دو ابروی خود داند و در راست خود را بهشت داند و چپ خود را
دوزخ داند و با ادب نماز گذارد زیرا که بنده زیر درگاه حق راز
میگوید و در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام المصلی یناجی

مع ریب یعنی نماز گذارند واز همه باید با پروردگار خود معلوم گشت که راز
گفتن با ملوک دنیا چون بنده هاهی را میسر نشود اگر پرسند که سنت
اسلام چند است جواب بگوی که ده است پنج در سر و پنج در باقی تن آن پنج که
در سر است اول موی سر گرفتن دویم آب در دهان کردن سیوم مضمضه کردن چهارم
سر تراشیدن پنجم موی کند اشتن زیرا که از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم واقع شده است لیکن کاکل ماندن در سر کافران است نباید کردن
آن پنج که در باقی تن است اول موی نعل کندن دویم موی زیر ناف تراشیدن
سیوم ناخن گرفتن چهارم ختنه کردن پنجم استنجا کردن در خبر آمده است که
قال النبی علیه السلام الفرق بین المؤمن والکافر الصلوة یعنی فرق
میان مؤمن و کافر نماز است در حدیث دیگر آمده است که هر که بامداد را
ترک کند بقصد خدای تعالی بیزار شود واز وی هر که نماز پیشین را ترک کند

بقصد قرآن بیزار شود واز وی هر که نماز دیگر را ترک کند بقصد ملائکه بیزار
شود واز وی هر که نماز شام را ترک کند بقصد پیغمبران بیزار شوند واز وی
هر که نماز خفتن را ترک کند بقصد جمیع مسلمانان بیزار شوند از وی ۲
وای بر آن کسانی که نماز نگذارند و در ایمان آن طایفه شک بسیار است
ولیکن کسانی که نماز میگذارند باید که با جماعت گذارند تا از جمله
منافقان نگردند و تارک جماعت را منافق گفته اند اگر پرسند که
پنج نماز سنت که بر مردان است و بر زنان نیست کدام است جواب بگوی که
اول امامت دویم جماعت سیوم نماز جمعه چهارم نماز عید پنجم نماز
جنازه اگر پرسند که در زکوة چند چیز فرض است جواب بگوی که دو چیز
فرض است اول نیت کردن در وقت جدا کردن مال زکوة
بفقیران دویم ادا کردن آن مقدار که فرض شده است اگر پرسند که

در گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله چند چیز فرض شده است بگوی که
یازده چیز فرض است چهار او را بظاهر آدم تعلق دارد و آن است که نیت
در عمر خود یکبار این کلمه را گفته باشد مسلمان است دوم بصدق دل
خواندن سیوم معنی‌های او را درست بگوید چهارم معنی طیبه را بداند
و آن چهار که بباطن تعلق دارد آن است که اول دروغ نگوید دوم غیبت نکند
برادر مومن نکند سیوم در طلب روزی حلال باشد چهارم بهر چیز راضی
برخود روا ندارد و بر دیگر آن است که اول خدای تعالی را در همه حال حاضر داند
دوم با خلق خدای تعالی با انصاف باشد سیوم با نفس خود در جنگ باشد
اگر بپرسند که کفر چیست جواب بگوی که انکار حقها یا انکار بعضی حقها
اگر بپرسند که نفاق بر چند نوع است جواب بگوی که بر دو نوع است
یک نوع کفر است و یک نوع معصیت کفر آن بود که بزبان اقرار کند و تصدیق

نداشته

نداشته باشد معصیت آن بود که سخن دروغ گوید و وعده کند
وفا نکند و امانت را خیانت کند و در غضب شود و دشنام کند اگر بپرسند که
در طعام خوردن چند چیز فرض است و چند چیز مستحب است و چند چیز سنت است
جواب بگوی که چهار چیز فرض است و چهار چیز سنت است و چهار چیز مستحب است
آن چهار که فرض است اول طعام حلال خوردن دوم دانسته خوردن
سیوم از جنابت پاک بودن چهارم هرچه خورد شکر کردن آن
چهار که سنت است اول دو دست شستن دوم بسم الله گفتن
سیوم الحمد لله گفتن چهارم دعا کردن آن چهار که مستحب است
اول طعام را از پیش خود خوردن دوم لقمه را خورد گرفتن سیوم بلقمه
دیگران نه نگرد چهارم با کسی شریک باشد با دستور نا خوردن
اگر بپرسند که واجبات وضو چند است جواب بگوی که ده است اول نیت

آب بلب دوم نگوید چشمهاء آب ریزان سیوم در موضع استنجا
نجس مقدار درم شرعی باشد شستنش چهارم گواهی دادن دل ست
بر پاک شدن پنجم غسل کردن ششم اسراف هفتم استنجا را در جای
خوب کردن هشتم نفس از وسوسه شیطان نگاه داشتن نهم در وقت
استنجا روی طرف قبله ناکردن دهم بدست راست استنجا ناکردن

اگر پرسند که نظر شرک بر چند نوع ست **جواب بگوی که** بر دو نوع ست
یکی کفر دیگر معصیت آن بود که نفع از سبب بیند نه از مسبب چنانک
شفا از دارو بیند نه از خدا این مذهب لغایت بد ست مذهب اهل
حق آن ست که نفع و ضرر همه را از حق بیند و چیزی را در میانه نه بیند
اگر پرسند که هر که نماز جماعت نگذارد چه شود **جواب بگوی که** خدای
تعالی او را بدوازده چیز عقوبت کند شش در دنیا و شش در جان دادن

و سه در گور

و سه در گور و سه در قیامت آن سه که در دنیا ست اول برکت
از کسب او برود دوم برکت از عمر او برود سیوم سیما روی شود در دنیا
و آخرت و آن سه که در وقت جان دادن ست اول جان او گرسنه و تشنه
گیرند دوم جان دادن بروی دشوار شود سیوم در آن ساعت درد از هول زیاده شود در جان دادن
و آن سه که در گور ست اول تنگی گور دوم تاریکی گور سیوم بپرسیدن منکر و نکیر
بروی سخت بود و آن سه که در قیامت ست اول سخت حساب و فضیحت
بود دوم سوال قیامت بروی مشکل شود سیوم نامه اش بدست چپ
دهند و در عذاب باشد **اگر پرسند که** دره را بدست میگیری چه میخوانی
جواب بگوی که قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع
اجر من احسن عملا **اگر پرسند که** در دره زدن چه میخوانی **جواب بگوی که**
یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا **اگر پرسند که** بعد از

اندر ره زدن چه میخوانی جواب بگوی که الحمد لله علی دین الاسلام اگر پرسند که
درره را خلاف میکنی چه میخوانی جواب بگوی وکان الله علی کل شیء مقتدرا
اگر پرسند که درره را از کدام پوست آفریده است الله تعالی جواب بگوی
روی اولش از پوست گوسفند حضرت اسماعیل آفریده است و روی
دیگرش را از پوست اشتر حضرت صالح آفریده است اگر پرسند که
قبضه درره از کدام چوب است جواب بگوی از چوب ستون که در بهشت است
اگر پرسند که جمله فرشتگان چند است جواب بگوی شمار فرشتگان را
کس نداند بجز خدای تعالی و فرشتگان مقرب چهار اند اول حضرت مهتر جبرئیل که
به پیغمبران وحی آوردی دویم حضرت مهتر میکائیل که برای فرستادن
باران و روزی خلق کرده شد سیوم حضرت مهتر عزرائیل که جانهای
همه جانوران بدست اوست چهارم حضرت مهتر اسرافیل که در صور کل

هر که این

هر که این چهار فرشته را حق نداند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک
اگر پرسند که خدای تعالی از آسمان چند کتاب فرستاده است جواب بگوی که در
توافق الموهوب و در بوستان فقه ابو اللیث و روایت وهب منبه آورده است که
خدای تعالی از آسمان صد صحف صحیفه و چهار کتاب نزول فرموده است که پنجاه
بر شیث علیه السلام و بعد ده صحف بر مهتر ابراهیم علیه السلام توریت بر موسی
علیه السلام انجیل بر عیسی علیه السلام زبور بر داود علیه السلام فرقان
بر حضرت محمد علیه السلام نزول شده است اگر پرسند که نبی فاضلتر است
یا مرسل جواب بگوی که باتفاق اهل سنت و جماعت آن است که مرسل
فاضلتر است از پیغمبر که بر ایشان نامه نازل شده است صاحب شریعت اند
ایشان را اولو العزم خوانند فاضلتر است از صاحب کتاب بیشتر از جمله
فرشتگان اگر پرسند که اولو العزم چند نفر بوده اند بگوی که چهار نفر

بوده اند اول آدم صفی الله دوم نوح نبی الله سیوم ابراهیم خلیل الله
چهارم محمد رسول الله اگر بپرسند که عورت را در حالت حیض چند
چیز منع است جواب بگوی که پنج چیز منع است اول نماز نگذارد دوم روزه ندارد
و واجب آید باز جنابت در خبر آمده است که بی بی حوا رضی الله عنها مهتر آدم
علیه السلام را پرسید که چون عذر زنان که پیش آید نماز گذارد یا نه که
مهتر آدم گفت باش تا فرمان آید در حال مهتر جبرئیل علیه السلام وحی آورد
خدای تعالی میفرماید که در حالت حیض نماز روزه منع است روزه داشتن
منع است مهتر جبرئیل علیه السلام را خدای تعالی میفرماید که چون بعد
روزه بخورد رخصت است و روزه را قضا کند و انندیم سیوم آنکه در حالت
و جنابت قرآن نخواند اگرچه یک آیت باشد اما کلمه استغفار و صلوات
گفتن روا باشد زیرا که در حدیث آمده است که بر زن که حیض آید

وقت نماز آید استغفر الله اللهم اغفر لی گوید خدای تعالی ثواب پنج
وقت نماز بدهد و هفتاد گناهش را بیامرزد چهارم در حالت حیض
و جنابت قرآن نخواند و در دست نگیرد و اگرچه در غلاف باشد پنجم بمسجد
نرود ششم طواف خانه کعبه نکند هفتم شوهر را وطی کردن نماند اگر
بنادانی کند توبه استغفار کند اگر نسبت کرده باشد حلال داند کافر گردد
نعوذ بالله من ذالک پس فرزند که متولد شود حرام زاده شود بعضی
فرزندان مبهوت پلید میشود از آن سبب زیرا که خدای تعالی گفته است که
دور باشید از صحبت زنان حائض و نزدیکی نروید جنابت در خبر
آمده است که قال النبی علیه السلام من وطئ امرئته فی حالت الحیض فکانما
انکر انزال علی نبی پیغمبر علیه السلام فرموده اند که هر که در حالت
حیض زن خود صحبت کند چنان باشد که منکر شده باشد آنچه

بر سر نازل شده از قرآن و غیر آن **اگر بر بستر** که هر روز نماز در وقت البته
حیض می‌ریک بستر خواب کنند یا نه جواب بگو که در یک جا خواب کنند روا
نباشد و فضیلت وضو قال النبی علیه السلام الوضوء مفتاح الصلوة
و صلوة مفتاح جنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند که
طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است هر که با طهارت
خواب کند جان او را بآسمان برند بدست و رتا خدای تعالی را سجده کند
و در صلوة مسبود او رده است که فرشتگان مر مسلمانان را
آمرزش میخواهند تا بامداد که با طهارت باشند و در خبر است که
قال النبی علیه السلام المنتظر الصلوة کانه فی الصلوة لغیر منتظر بود
به نماز چنان بود که گویا که در نماز است و از امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه روایت کرده اند که هر که بعد از وضو آب کردن و در

کردن

کردن خود مسح کند و این تسبیح را بگوید سبحانک اللهم و بحمدک
اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک استغفر الله و اتوب
الیک و اشهد ان محمداً عبدک و رسولک و در خبر است که قال النبی علیه السلام
من قرأ انا انزلناه بعد الوضوء مرة کتب الله تعالی له عبادة خمسین
سنة و صیام نهارها و قیام لیالیها و من قرأ مرتین اعطی الله تعالی
ما اعطی الخلیل و الکلیم و الروح و الحبیب و من قرأ ثلث مرات دخل
الجنة بلا حساب و بلا عذاب معنی چنان باشد که هر که بعد از
وضو انا انزلناه را بخواند یکبار خدای تعالی بنویسد او را ثواب پنجاه ساله
عبادة که روزها روزه داشته باشد و شبها را بقیام گذرانیده
باشد اگر دو بار بخواند خدای تعالی او را ثواب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم
الله و عیسی روح الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بدهد

واگر یک بار نخواند و را آید در بهشت بی حساب و بی عذاب اگر پرسند که
چهار مذهبها چند است **جواب بگوی که** چهار است اول مذهب امام اعظم
رحمة الله علیه دویم مذهب امام شافعی رحمة الله علیه سیوم مذهب امام مالک
رحمة الله علیه چهارم مذهب امام حنبل رحمة الله علیهم اجمعین و این
چهار مذهب برحق است **اگر پرسند که** بنده کیستی جواب بگوی که بنده خدا
و امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و در دست از چهار یار برگزیده
های کرام **اگر پرسند که** مذهب که داری جواب بگوی که با امام اعظم و امام
اعظم مذهب که داشت **جواب بگوی که** مذهب امام حماد و امام حماد مذهب که
داشت بگوی که مذهب امام ابراهیم نخعی و امام ابراهیم نخعی مذهب که داشت
جواب بگوی که مذهب امام علقمه و امام علقمه مذهب که داشت بگوی که مذهب
امام ابوهریره و امام ابوهریره مذهب که داشت **جواب بگوی که** مذهب محمد مصطفی

صلی الله

صلی الله علیه وسلم و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مذهب که داشت
جواب بگوی که مذهب ابراهیم خلیل الله و ابراهیم خلیل الله مذهب که داشت
جواب بگوی که مذهب نوح نبی الله و نوح نبی الله مذهب که داشت
جواب بگوی که مذهب شیث نبی الله و شیث نبی الله مذهب که داشت
جواب بگوی که مذهب آدم صفی الله و آدم صفی الله مذهب که داشت
جواب بگوی که مذهب مهتر جبرئیل و مهتر جبرئیل مذهب که داشت **جواب بگوی که**
مذهب مهتر عزرائیل و مهتر عزرائیل مذهب که داشت جواب بگوی که
مذهب مهتر میکائیل و مهتر میکائیل مذهب که داشت **جواب بگوی که**
مذهب مهتر اسرافیل و مهتر اسرافیل مذهب که داشت جواب بگوی که
میان اسرافیل خدای تعالی است این آنرا کس نداند بجز خدای تعالی

والله اعلم بالصواب والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد آن خدای پاک را / آنکه جان بخشید مشت خاک را ۲

آنکه در آدم دمید او روح را / داد از طوفان نجات او نوح را

آنکه فرمان کرد قهرش باد را / تا سزا داد او قوم عاد را ۲

آنکه لطف خویش را اظهار کرد / بر خلیلش نار را گلزار کرد

آن خداوندی که هنگام سحر / کرد قوم لوط را زیر و زبر

بسوی او خصم که تیر انداخت / پشه کارش کفایت ساخته

آنکه اعدا را بدریا در کشید / ناقه را از سنگ خارا بر کشید

کون عنایت قادر قیوم کرد / بر کف داود آهن موم کرد

پادشاهی داد و ملک و سروری / کرد مطیع خاتمش دیو و پری

از تن صابر بکرمهاش قوت داد / هم ز یونس لقمه با حوت داد

بنده

تها

بلخی بلخی

بنده را زنار بر سر می نهند / دیگری را تاج بر سر می نهند

اوست سلطانی هر چه خواهد آن کند / عالمی را در دمی ویران کند ۲

هست سلطانی مسلم مر ورا / نیست کس را زهره چون و چرا

آن یکی را گنج نعمت می دهد / وان دیگر را رنج محنت می دهد

آن یکی را از زر و صد همیان زر دهد / وان دیگر از حسرت نان جان دهد

آن یکی بر تخت با صد عز و ناز / وان دیگر گرسنه از فاقه باز

آن یکی پوشیده سنجاب و سمور / وان دیگر خفته برهنه در تنور

آن یکی را بستر کیمخا و نخ / وان دیگر بر خاک خاری کرده نخ

طرفة العین جهان برهم زند / کس نمی یارد که آنجا دم زند

آنکه با مرغ هوا ماهی دهد / بنده گان را دولت شاهی دهد

بر بهر فرزند بیدا او کند / طفل را در مهد گویا او کند

مرده صد ساله را حی می کند / این بجز حق دیگری کی می کند

صانعی کز طین سلاطین می کند / نجم را رجم شیاطین می کند

از زمین خشک رویاند گیاه / آسمانها را همو دارد نگاه

در بیان نعت نبی علیه السلام

سید کونین ختم مرسلین / آخر آمد بود فخر الاولین

آنکه آمد نه فلک معراج او / انبیا اولیا محتاج او

شد وجودش رحمة للعالمین / مسجد او شد همه روی زمین

آنکه شد یارش ابو بکر عمر / از سر انگشت او شق شد قمر

آن یکی اول رفیق غار بود / وان دیگر لشکرکش ابرار بود

صاحبش بود و غنی عثمان علم / همه آن گشتند در عالم ولی

آن یکی کان حیا و حلم بود / وان دیگر باب مدینه علم بود

آن دو بلقو حق که خیر الناس بود / عم پاکش حمزه عباس بود

هر دم از ما صد درود و صد سلام / بر رسول و آل و اصحابش تمام

در بیان امامان مجتهد دین

آن امامانی که کردند اجتهاد / رحمت حق بر روان جمله باد

بوحنیفه بود امام با صفا / وان سراج امتان مصطفی

باد فضل حق قرین جان او / شاد باد ارواح شاگردان او

صاحبش با یوسف القاضی شده / وز محمد ذو المنن راضی شده

شافعی ادریس ملک با زفر / یافت زان ایشان دین احمد زیب و فر

روحشان در صد جنت شاد باد / قصر دینشان از علمشان آباد باد

مناجات به درگاه قاضی الحاجات

پادشاها جرم ما را درگذار / ما گنه کاریم تو آمرزگار

تو نکوکاری و ما بد کرده‌ایم
جرم بی اندازه بیحد کرده‌ایم

سالها در فسق و عصیان بوده‌ایم
آخر از کرده پشیمان بوده‌ایم

روز و شب اندر معاصی بوده‌ایم
غافل از امر و نواهی بوده‌ایم

بی گنه نگذشته بر ما ساعتی
با حضور دل نکرده طاعتی

بر در آمد بندهٔ بگریخته
آبروی خود بعصیان ریخته

مغفرت دارم امید از لطف تو
زانکه خود فرموده لا تقنطوا

بحر الطاف تو بی پایان بود
نا امید از رحمتت شیطان بود

نفس و شیطان زد کریما راه من
رحمتت باشد شفاعت خواه من

چشم دارم کز گنه پاکم کنی
پیش از آن کاندر لحد خاکم کنی

اندر آن دم کز بدن جانم بری
از جهان با نور ایمانم بری

در بیان پند | نصیحت

عاقل آن باشد

عاقل آن باشد که او شاکر بود
وانکه بر نفس خود قادر بود

هر که خشم خود فرو خورد ای جوان
باشد او از نیکوکاران جهان

آن بود بدترین مردمان
کز پی نفس و هوا باشد دوان

وانکه بنده آرزو آن تاریک رای
خواهد آمرزیدنش آخر خدای

که به درویشی بود سخت ای پسر
هیچ ز نادانی نباشد سخت تر

هر که او از نفس خود رام شد
از خردمندان نیکونام شد

در ریاضت نفس خود را کوش سال
تا نه اندازد ترا اندر وبال

هر که خواهد تا سلامت ماند او
از جمیع خلق رو گرداند او

مرد باید را لب بر در زبان
گشت بیدار آنکه او رفت از جهان

آنکه رنجاند ترا عذرش بپذیر
تا بیابی مغفرت بروی مگیر

حق ندارد دوست خلق آزار را
نیست این خصلت یکی دیندار را

از ستم هر کو دل زار کسی کرد | آن جراحت بر وجود خویش کرد
انکه دایم در دل آزاری بود | در عقوبت کار او زاری بود
ای پسر قصد دل آزاری مکن | وز خدای خویش بیزاری مکن
خاطر کس مرنجان ای پسر | ورنه خوردی زخم بر جان ای پسر
نام مردم جز به نیکوی مبر | گر همی خواهی که گردی معتبر
قوت نیکی نداری بد مکن | بر وجود خویشتن بیجد مکن
روز بان از غیبت مردم ببند | تا نبینی دست و پای خود ببند
هر که از غیبت نباشد بسته نیست | الحذر کس از عقوبت رسته نیست

در بیان پند نصیحت

ای برادر گر تو هستی حق طلب | جز بفرمان خدا مکشای لب
گر خبر داری زحی لایموت | بر دهان خود بنه مهر سکوت

ای پسر

ای پسر پند نصیحت گوش کن | گر نجاتی باید خاموش کن
هر که گفتار بسیارش بود | دل درون سینه بیمارش بود
عاقلان را پیشه خاموشی بود | پیشه جاهل فراموشی بود
خاموشی بهتر ز کذب غیبت است | ابله است آنکس که گفتن رغبت است
ای برادر جز ثنای حق مگوی | قول حق را از برای حق مگوی
هر که در بند عبارت می‌شود | هر چه دارد جمله غارت میشود
دل ز پر گفتن بمیرد در بدن | گرچه گفتارش بود در عدن
انکه بسیار اندر فصاحت می‌کند | مرده دل را جراحت می‌کند
روز بان را در دهن محبوس دار | وز خلایق خویش را مایوس دار
هر که او در غیبت خود بینا بود | روح او را قوت بدا بود

در بیان پند نصیحت

هر که باشد اهل ایمان ای عزیز — پاک دارد چار چیز از چار چیز
از حسد اول تو دل را پاک دار — خویشتن را بعد از آن مؤمن شمار
پاک دار از کذب و غیبت زبان — تا که ایمانت نیفتد در زیان
پاک گردان عمل را از ریا — شمع ایمانت ترا باشد ضیا
چون شکم را پاک داری از طعام — مرد ایمان دار باشی والسلام
هر که دارد این صفت باشد شریف — گر ندارد باشد ایمان ضعیف
هر که باطن از حسد پاکش نیست — روح او را ره سوی افلاک نیست
چون نباشد پاک اعمال از ریا — شمع ایمانت ترا نبود ضیا
هر که را اندر عمل اخلاص نیست — در جهان از بندگان خاص نیست
هر که کارش از برای حق بود — کار او پیوسته با رونق بود

در بیان پند نصیحت

چار خصلت

چار خصلت ای برادر در جهان — پادشاهان را نمودار و زیان
پادشه چون در ملا خنده زن شود — بیگمان در هیبتش نقصان شود
باز صحبت داشتن با هر فقیر — پادشاهان را نمود از رو حقیر
با زنان بسیار گر خلوت کند — خویشتن را شاه بی حرمت کند
عدل باید پادشاهان را و داد — تا ز عدلش عالمی گردند شاد
گر کند آهنگ ظلمی پادشاه — شو نکند مرورا خیل سپاه
شه که عادل باشد و میمون لقا (داد و رحمه) — باشد اندر مملکت او را بقا
چون کند سلطان ستم با لشکری — بهر او بازی ندهد جان سری

فائده

در بیان پند نصیحت

چهار چیزست ای برادر در خطر — تا توانی باش از آنها بر حذر
قهر سلطان است الفت با بدان — رغبت دنیا صحبت با زنان

قبر سلطان آتشش سوزان بود | باید آن الفت بلای جان بود

زهر دارد در درون دنیا چو مار | گرچه بنماید ظاهرش نقش و نگار

مرغ باید خوب بیبا در نظر | لیک از زهرش بود جان را خطر

زهر زیر مار منقش قاتل است | باشد از وی دور هر کو عاقل است

مال دنیا چون عروس آراسته | هر دو روز شوی دیگر خواسته

همچو طفلان منکر اندر فعش زرد | چون زنان مغرور در رنگ و مکرو

مقبل آن مردی که شد از صحبت طاق | نیست مردی کو بداداش سه طلاق

در بیان پند | نصیحت

شد دلیل نیک بختی چار چیز | هر که اندر چار شد بود مرد عزیز

اصل پاک آمد دلیل نیک بخت | نیست بد اصلی سزای تاج و تخت

نیک بختان را بود درای ثواب | آنکه بدبخت است باشد در عذاب

هر که ایمن

هر که ایمن از عذاب حق بود | نیست مؤمن کافر مطلق بود

عمر دنیا چند روزی بیش نیست | غافل است آنکس که دور اندیش نیست

در پی لذات شهوانی مباش | دوستدار عالم فانی مباش

نیست حاصل رنج دنیا پرورد | عاقبت چون مرد ببایدت رفت

از تنت چون جان روان خواهد شدن | خاک باید راه و تنت خواهد شدن

مر ترا از دادن جان چاره نیست | ره زنت جز نفس اماره نیست

عاقبت را که بجوی ای عزیز | میتوانی یافتن از جهان سرزن

ایمنی نعمت الله رنمانه ونهی | تن دربستی فراغت بعد از آنکه

چونکه با نعمت امانی باشد است | عاقبت را زوال نی باشد است

ای ببیند مردم مشهور باش | از خیال تکبر دور باش

با دل فارغ چو باشی تن درست | دیگر از دنیا بهیچ چه جست

زیر بار آوری پهلوی نفس را
کم بده وده بهره های نفس را

نفس را با خواب خوش آموختن
دیده دل را بباید دوختن

بر میاور تا توانی کام نفس
تا نیفتی ای پسر در دام نفس

نفس شیطان میبرد از ره ترا
تا که اندازد اندر چه ترا

نفس را کوب و ببر ای خار دار
تا توانی دور شو از مردار وار

نفس سگ را هر که زیر سر می کند
ترک کند گر دلش دلریش می کند

حلق خود را پاک دار از هر مزه
تا نیفتی در وبال و در بزه

ذات پاکت تا لب شکم را بر مباز
همچو حیوانی بخور و آخور مباز

روز کم خور که صایم نیست
پر مخور آخر بهایم نیستی

دل درین دنیای دون بستن خطاست
دامن از وی گر تو برچینی رواست

از چه بندی دل بدین بنای دون
چون نه جاوید و بی بود و دون

ظاهر خود را مساز ای فقیر
تا چو بدر باطنت گردد منیر

طالب صورت زیبا مباش
در پی اطلس و دیبا مباش

از پی بلندی خدا را بنده شو
زنده کی باید در خنده شو

خرقه پشمینه را بر دوش کن
شربتی از نامرادی نوش کن

انکه در بر مسکی پشمینه را
پاک ساز اول ز کینه سینه را

گر همیخواهی نصیب از آخرت
رو بدر کن جامه های فاخرت

بی تکلف باش از آرایش مجو
ترک راحت گیر آسایش مجو

همچو صوفی در لباس صوف باش
با صفتهای خدا موصوف باش

در برت گر گوهر نیکو مباش
زیر پهلو جامه خوابت کو مباش

مر ترا گر بوریا قالین بود
زانکه خشتت زیر سر بالین بود

مر ترا عقل است با دانش قرین
باش در دولت پی دولت نشین

همنشینی جز به درویشان مکن | تا توانی غیبت ایشان مکن

حب درویشان کلید جنت است | دشمن ایشان سزای لعنت است

پوشش درویش غیر از دلق نیست | در ره کام هوای خلق نیست

مرد ره در بند قصر و باغ نیست | بر دل او غیر درد و داغ نیست

کی عمارت را بری بر آسمان | عاقبت زیر زمین گردی نهان

مرد نامند به فرق نفس پای | ره کجا یابد بدرگاه خدای

گرچه رستم شوکت و زورت بود | جای چون بهرام در گورت بود

ای پسر از آخرت غافل مباش | با مطاع اندر جهان خوش دل مباش

در بلیات جهان صابر باش | وقت نعمت شاکر جبار باش

در بیان پند | نصیحت

جهان چیز آنا ربد بختی بود | کاهلی جاهل بسختی بود

بیکسی و ناکسی اینجا رشد | بخت بد را انتها ادبار شد

انکه در بند عمارت میشود | هر چه دارد جمله غارت میشود

هر که او ترک تن آسانی کند | بر خلاف نفس سلطانی کند

بر هوای خود قدم هر کو نهاد | کی تواند کرد با نفس جهاد

هر که سر زد در محال با خواب و خور | در قیامت نبودش از آتش گذر

کامرانی بهر ناکامی کشد | مرد ره خط ورز نکونامی کشد

رو بگیر دامن از مراد آرزو | لب بدرگاه خدا کن آرزو

امر و نهی حق چو دارای وحید | لب مرو در پایه نفس پلید

هر که ترک کامرانی می کند | بر خلاف نفس زنده کانی می کند

در بیان پند | و نصیحت

گر همی خواهی که گردی سربلند | ای پسر خود دری راحت تو بند

بیکس

هر که بر سنت او در صحبت تمام / باز شد بر وی در دار السلام ۲

غیر حق را هر که خواهد ای پسر / کیست در عالم از او گمراه‌تر

ای برادر ترک عز و جاه کن / خویشتن را خاک این درگاه کن

عز و طاعت سبب هستی می‌کند / مر ترا در تن پرستی می‌کشد

خار گردد هر که باشد جاه‌جوی / ای برادر قرب این درگاه جوی

نفس را ترک هوا مسکین بود / گوشمال نفس نادان این بود

نور دولت بر رخ حق‌بین شود / نفس که اماره هم با کین شود

هر که او را تکیه بر صانع بود / در جهان با لقمه قانع بود ۲

اکتفا بر روزه هر روزه کن / تا توانی از خدا دریوزه کن

در بیان پند و نصیحت

نفس نشنو از کسی الا از چنین / چون نه بگویم یاد گیرش ای عزیز ۲

خنجر خاموش

خنجر خاموش شمشیر جوع / نیزهٔ تنهای ترک جمع ع

هر که نبود مرد را این سه سلاح / نفس او هرگز نیابد با صلاح

چونکه دولت یار یار الا الله بود / دیو ملعون با تو کی همراه بود

چونکه او یار یار الله‌ش بود ۲ / دیو ملعون یار همراهش بود

کم کند طاعت خود نیستی سستی کند / لیک اندر معصیت چستی کند

نفس را آن به که در زندان کنی / هرچه فرماید خلاف آن کنی

نیست درمانش بجز جوع و عطش / تا کشد بار ترا اندر عطش

چون شتر در ره در راه بار کشی / بار طاعت بر رو چو بار کشی

چون شتر مرغ آنکه از بارش گریخت / از گلستان حیاتش برگ ریخت

بار این دو را بجان باید کشید / ورنه همچون سگ زبانت باید کشید

هر که او گردن کشد زین بارها / باشد از نفرین برو انبارها

کرده‌ای بار امانت را قبول | از کشیدن تا نباشی بس ملول

روز اول خود فضولی کرده | آن فضولی از جهولی کرده

اهل دنیا را چو دلو در آتش | لقمهای چرب و شیرین بایدش

هر که او در بند سیم و زر بود | در عقوبت کار او مضطر بود

وانکه بهر آخرت کارش بود | از خدا تشریف بسیارش بود

مال دنیا خاک بر سر او نهد | عاقبت بر هر کار او را نهد

هیبت شیطان ای برادر دشمنت | غل آتش خواهد اندر گردنت

مدبر گور برید بنا آورد | بنده که از عالم عقبی برد

در بیان پند نصیحت

ای برادر با حق مشغول باش | وز خلایق دور همچون غول باش

فقر خود را پیش کس پیدا مکن | محنت امروزه را فردا مکن

مر ترا آنکه کفن و جان دهد | غم مخور آخر که لب نان دهد

تا بکی چون مور باشی دانه کش | گر تو مردی فاقه را مردانه کش

بر توکل گر بود فقر و رهست | حق دهد مانند مرغان روزیت

از خدا آنکس بود مرد فقیر | گر بود قوتش لب نان فقیر

هم منوبش تو انکه جمع طاق | تا نکردی جفت با اهل نفاق

مرده را نام نیک از خلق نیست | نفرتش از جامهای دلق نیست

هر که با ذوق نکونامی بود | فاحشی شمارش که او عامی بود

گر ترا دل فارغ از زینت بود | که هلوی مرکب زینت بود

روی دل گر خوش از هوا بر تافته | بعد از آن میدان که حق را یافته

هر که او از حرص دنیا در رسد | بیکمان از لطف خدا بیزار رسد

خوش نشسته مرغ نفسش اندر قفس | نکشد بار نه بر و در هوا

گر تو بر گوئی بگوید اشترم / ور نهی بارش بگوید طایرم
چون نه بینا زهر رنگش محل کشست / لیک طعمت تلخ بولیسی ناخوشست
کار با خویش بگذاری علوم / تا نگردی از قصور ما ملوم
جنبشی کن ای پسر کاهل مباش / چون بطالت گفتمت تنبل مباش
هر که اندر طاعتش کسلان بود / حاصلش کمراهی و خذلان بود
وقت طاعت تیز رو چون باد باش / وز همه کار جهان آزاد باش
گرچه اینجا نیست ورد خفتنت / هیچ رنجی نیست چون جان بردنت
راه پر خوفست و دزدان در کمین / راه رو بهتر که مانی بر زمین
منزلت دورست بارت بس گران / گوشتی کس پس نمان از دیگران
هر که در راه از گران باری بود / هر دمش از دیده خون باران بود
لا اله وار سبک کن بار خویش / ورنه در ره سخت بینی کار خویش

چیست بارت جیفهٔ دنیای دون / کی بدان گشته زار زبون
بشکن آرای هوسها رای پسر / تا توانی دل بدست آر ای پسر
تا نگردی ترک مال عز جاه / از جهان یکسر نیابی جز کلاه
نیست مردی خویشتن آراستن / قصد جان کعنت انکه اوراست تن
چون زنان خود را میارا ای پسر / نیست کاری از خود آرای بتر
نیست کاری بهتر از تقوی لباس / در تکلف مرد را نبود اساس
هر که او در بند آرایش بود / در جهان فرزند آرایش بود
عاقبت جز نامرادی نبودش / بهره از خویش شادی نبودش
آنکه اندر صحبت اسفل بود / منزلش هر کاهلی تنبل بود
آنکه خود را نیک خواند بد بود / در قبول خلق جوید رد بود
خود ستای بنده شیطان بود / هر که خود را کم زند مردان بود

آسایش

گفت شیطان من ز آدم بهترم / تا قیامت گشت ملعون لاجرم

از تواضع خاک مردم میشود / نور یار از سرکشی کم میشود

رانده شد ابلیس از مستکبری / گشت آدم مقبل از مستغفری

شد عزیز آدم چو استغفار کرد / خوار شد شیطان چو استکبار کرد

در بیان پند نصیحت

چار چیز آمد نشان ابلهی / با تو گویم تا بیابی آگهی

عیب خود اینه بیند در جهان / باشد اندر جستن عیب کسان

آنکه امید سخاوت داشتن / تخم بخل اندر دل خود کاشتن

هر که خلق از خلق او خوشنود نیست / هیچ قدرش بر دری معبود نیست

هر که او اندیشه بدخو بود / کار او پیوسته بد روز بود

خوی بد بر تن بلای جان بود / مردم بدخو که از انسان بود

بخل شاخی از درخت دوزخ است / وان بخیلی از نیکان مسلخ است

روی جنت را کجا بیند بخیل / گشت افتاده زیر پای فیل

باش دور از بخل بخیلان بی کران / تا نجاتی از نشی رهد بر ان

در بیان نصیحت

از بلا تا رسته گردی ای عزیز / باز باید داشتن دست از دو چیز

رو تو دست از نفس دنیا باز دار / تا بلاها را نباشد با تو کار

ور بحرص آز گردی مبتلا / با تو رو آرد ز هر سو صد بلا

آنکه نبود هیچ نقدش در میان / هر کجا باشد بباشد در امان

نفس دنیا را رها کن ای پسر / باز رستی از بلا از خطر

ای بسی کس از بلای نفس زر / در بلا افتاد و گشت از غم نزار

تا دولت آرام گیرد ای پسر / بود تا بود جهان یکسر شمر

از عذاب قهر حق ایمن مباش — وز پی آزار هر مؤمن مباش

در بلا یاری مخواه از هیچ کس — زانکه نبود جز خدا فریادرس

هر که رنجاند ترا عذرش بخواه — تا نباشد خصم تو در عرصه‌گاه

گر غنا خواهد کسی از ذو المنن — می‌توانش در قناعت یافتن

هر کرا عقل است و دانش ای عزیز — دور باید بودنش از چهار چیز

کار خود با ناسزا نکند رها — مردمی نکنند بجای ناسزا

عقل داری میل بدکاری مکن — زینهار چو گشت شیبت سبکباری مکن

تا نشوی پیش همه در روزگار — دست در دامان تمکین داده دار

تا نکو باشی در زمانه داد کار — زیر دستان را نکو دار ای پسر

هر که در بند خود آمد استوار — بند او را دیگران بندند کار

هر که از گفتار خود باشد ملول — قول او را دیگران نکنند قبول

هر چه باشد

هر چه باشد در شریعت ناپسند — گرد آن هرگز مگرد ای هوشمند

تا توانی کار بی سیر ای پسر — بر مراد خود مکن کار ای پسر

در بیان پند نصیحت

هست پنج از نیک رسته کار از پنج چیز — چون بگویم یاد گیرش ای عزیز

زان یکی ترسیدن است از ذوالجلال — دویم آمد جستن قوت حلال

سیوم ایمن رفتن بود در راه راست — رستکار است آنکه این خوبیت راست

خصلت و راستی

گر تواضع پیش گیری ای جوان — دوست دارندت همه خلق جهان

مکن در پیش دنیادار پست — ور کنی پستی رود دینت ز دست

بهر زر مستان دنیادار را — تا چه خواهی گیر این مردار را

هر که او از حرص دنیادار شد — بیگمان از وی خدا بیزار شد

مرده کاننند اغنیای روزگار — ای پسر با مردگان صحبت مدار

مال زر بجد بدست آورده گیر	بعد از آن در گور حسرت برده گیر

در بیان نصیحت

باش مرا یم ای بابا پر حق	کی خبر داری زعدل داد حق
زنده دارد ذکر صبح شام را	در تغافل مگذران ایام را
یاد حق قوت بود این روح را	مرهم آید این دل مجروح را
یاد حق کن مونس جانت بود	کی بهوی کاخ ایوانت بود
گر زمانی غافل از رحمان شوی	اندر آن دم همدم شیطان شوی
مؤمنا ذکر خدا بسیار گوی	تا بیابد در دو عالم آبروی
ذکر را اخلاص می باید نخست	ذکر بی اخلاص کی باشد درست
ذکر بر وجهی باشد بی خلاف	تا بدانی این سخن را از گزاف
عام را نبود بجز ذکر زبان	ذکر خاصان باشد از دل بیگمان

عام را

عام را نبود بجز ذکر زبان	ذکر خاصان باشد از دل بیگمان
ذکر خاص الخاص اندر سر بود	هر که ذاکر نیست او خاسر بود
ذکر بی تعظیم گفتن بدعت است	اندر آن یک سطر دیگر حسرت است
هست مر هر عضو را ذکری دگر	هفت اعضا هست ذاکر ای پسر
یاری هر عاجز آمد ذکر دست	ذکر پا خویشان زیارت کردن است
ذکر چشم از خوف حق بگریستن	باز در آیات او نگریستن
استماع قول رحمان ذکر گوش	تا توانی ای پسر در ذکر کوش
اشتیاق حق بود ذکر دلت	کوش تا این ذکر گردد حاصلت
انکه وصل است دایم در گناه	کی حلاوت یابد از ذکر اله
خواندن قرآن بود ذکر لبان	هر که این را نیست هست از غافلان
شکر نعمتهای حق مسکین مدام	تا کند حق بر تو نعمت را تمام

همچو حق را بر زبان رانی ای پسر	عمر تا بر باد ندهی سر بسر
لب مجنبان جز بذکر کردگار	زانکه پاکان را همین بوده است کار

در بیان پند — نصیحت

گر همی کس نیک باشد چار چیز	با تو گویم گوش دار ای عزیز
اول آن باشد که باشی دادگر	گر ز عقل خویش باشی با خبر
باشکیبائی تقرب کردن است	حرمت مردم بجای آوردن است
چار چیز دیگر ای نیکو سیر	هست بر جمله خلایق نیک تر
زان چهار اول حسد کینی بود	زان گذشتن عجب خود بینی بود
خشم دیگر فرو خوردن است	خصلت چارم بخیلی کردن است
ای پسر گر ترک کردی این خصال	از برای آنکه زشت است القول
غل و غش بگذار و چون بر پاک شو	پیش از آنکه خاک گردی خاک شو

طبیعت

حرص بگذار

حرص بگذار و قناعت پیشه کن	آخر از مردن یکی اندیشه کن
ای پسر تدبیر راه توشه کن	لب ببند پس این آن اندیشه کن
با نجیبان باش دایم همنشین	تا توانی روی اعدا را مبین

در بیان — نصیحت

چار چیز آمد نشان مدبری	یاد گیرش گر تو روشن خاطری
مدبری باشد باهل مشورت	لب بجاهل داون بسیم زدت
هر که پند دوستان نکند قبول	در حقیقت هست بر ره بوالفضول
هر که از دنیا نگیرد عبرتی	هست از آن مدبر و با داغتی
مشورت هر کس که با ابله کند	دیو ملعونش سبک گمره کند
آنکه مال زر دهد با جاهلان	آنچنان کی کی بود از مقبلان
زر چو جاهل را همی آید بکف	می کند اسراف و سازد تلف

نشنود راز دوست مدبر پند را / از جهالت بگسلد پیوند را

عیب باشد پیر را از زمانه ای جوان / تا نباشی از کسی را ابلهان

هر که را از عقل خود راهی بود / نهل او هر بار گمراهی بود

در بیان پند / نصیحت

چار چیز آمد بزرگ معتبر / می نماید خوب لیکن در نظر

زان یکی خصم است دیگر آتش است / باز بیماری که او دل ناخوش است

چارمین دانش که آراید ترا / این همه ناخوب ننماید ترا

هر که در چشم عدو باشد حقیر / از بلای او کشد روزی نفیر

ذره آتش چو شد افروخته / بیشه از وی عالمی را سوخته

علم اگر اندک بود خوارش مدار / زانکه دارد علم قدر بی شمار

رنج اندک را بکن غمخوارگی / تا نبینی عجز در بیچارگی

در دسته

درد سر را گر بگویی چون علاج / خوف آن باشد که برگردد مزاج

باش دایم از مخالف بر حذر / بیش از آنکه یاد داری ای پسر

آتشی اندک توان کشتن به آب / وای آن غیبت که گیرد آفتاب

در بیان نصیحت

ای پسر هر کس که دارد چار چیز / چار دیگر هم شود موجود نیز

عاقبت رسوایی آید از لجاج / مرد را نکند پشیمانی علاج

پشیمان از کبر خیزد و دشمنی / حاصل آید خواری از جاهلی

چون لجاجی در میان پیدا شود / بنده از شومی او رسوا شود

خشم خود را خود نخورد از جاهلی / جز پشیمانیش نبود حاصلی

هر که گشت از کبر بالا گردنش / دوستان گردند آخر دشمنش

کاهلی را هر که باز دیده / آید از خواری بپایش تیشه

هرکه او قانع شد تن پرور است | نسبت آن کمتر از گاو و خر است

خشم خود را چون فرو نخورد کسی | عاقبت بیند پشیمانی بسی

در بیان پند نصیحت

چار چیز ای خواجه کم دارد بقا | گوش دار ای مرد میمون لقا

جور سلطان را بقا کمتر بود | پس عتاب دوستان دیگر بود

دیگران مهر یکه بینی از زنان | بی بقا چون صحبت ناجنس دان

با رعیت چون کند سلطان ستم | مر ورا باشد بقا در ملک کم

گر ترا از دوستان آید عتاب | کم بقا باشد چو خس بر روی آب

گر چه باشد زن زمانی مهربان | چونکه آید بهره بگشاید زبان

چون بناجنس نشیند آدمی | کمتر کس بیند ز انسان مردمی

چون ترا ناجنس آید در نظر ۲ | ای پسر چون باد از وی در گذر

زاغ چون

زاغ چون فارغ ز بوی گل بود | نفرتش از صحبت بلبل بود

صحبت ناجنس جان کاهی بود | جمله را زین حال آگاهی بود ۲

در بیان نصیحت

دانش مرد از خرد گیرد کمال | از عمل نیت همی یابد مجال

زینت از بهر هنر کامل میشود | نعمت از شکر شامل میشود

همت دانش کمال میدهد | غافلانرا گوشمالی میدهد

نیت را بی عمل کس ننگرد ۲ | شکر نعمت را کمال از خرد

شکر ناکردن زوال نعمت است | شکر شاکر کمال نعمت است

علم را بی عقل نتوان کار بست | پیش بی عقلان نمی باید نشست

بیخرد دانش وبال است ای پسر | علم مرغ عقل بال است ای پسر

هر که دارد علم نبود او بران | از طریق عقل باشد بر کی آن

هر که نکند احتیاط کارها / بر دلش آخر نشیند بارها

هر که او استیزه با سلطان کند / کار خود را سر به سر ویران کند

هر که گشت از خوی بد ناسازگار / دوستانش [illegible] کنند از وی فراز

در بیان پند نصیحت

چار چیز است آنکه بعد از رفتنش / از محالات است باز آوردنش

چون حدیث رفته تاکی بر زبان / یا که تیری جست بیرون از کمان

باز چون آری حدیث رفته را / کس نگرداند قضای رفته را

باز کی گردد چو تیر انداختی / همچنین عمری که ضایع ساختی

هر که با اندک گفتنی زشتی بود / بس ندامتهای بسیارش بود

تا نگفتی میتوان از گفتنش / چون بگفتی کی توان بنهفتنش

هیچ کس از خود قضا را رد نکرد / هر که راضی با قضا شد بد نکرد

عمر را میدان

عمر را میدان غنیمت هر نفس / چون رود دیگر نیاید باز بس

هر که او خواهد که باشد در امان / مهر میباید نهادش بر دهان

میبرد گر عمر را داری عزیز / چون رود دیگر نخواهی دید نیز

در بیان پند نصیحت

حاصل آید چار چیز از چار چیز / یاد گیرش با تو گویم ای عزیز

خاموشی را هر که زد بنشسته / گردد ایمن بود پس اندکی

گر سلامت بایدت خاموش باش / گشت ایمن هر که نیکی کرد و داد

از سخاوت مرد یابد سروری / شکر نعمت را دهد افزونی

هر که او شد با کسی خاموش کرد / او سلامت کیسو تا بر دوش کرد

که همیخواهی که باشی در امان / رو نکوئی کن تو با خلق جهان

هر که کار نیک موجود می کنند ۲ / آن همه میدان که با خود می کنند

ای برادر سینه معمور باش
باش از بخل بخیلان برحذر

تا توانی باسخا و جود باش
تا نبوزد مر ترا نار سقر ۲

در بیان | نصیحت

چار چیزت برو مدام از چار رهبر
هرکه را صاد رشو این چار کار
جمله بوال او ردکرد و خارمرم
هرکه او باشد ز مردان خدا
هرکه در پایان کاری ننگرد
ای پسر صحبت نیکان درآی
هرکه از مردان حق دارد نشان
مرنجوید مرد انصاف از کسی

بشنو این نکته ز اهل تمیز
بیند آن چار دیگر با اختیار
ماند تنها هرکه استکبار کرد
باشد اندر تنگدستی با سخا
عاقبت روزی پشیمانی خورد
تا نظر یابی از فضل خدای
نگذراند عیب مردم بر زبان
گر رسد ظلم جفا بر وی بسی

هرکه باندره

هرکه با اندر ره مردان نهج
کم رود دیگر بدنبال مراد ۲

در بیان | نصیحت

آدمی را چار چیز از دشکبت
دشمنی بسیار دوام با شما
وای مسکینی که غرق دام شد
هرکه را بسیار باشد دشمنش
هرکه را اشغال بسیارش بود

با تو گویم گوش دار ای حق پرست ۲
جرم بیحد عیالی بر قیاس زر ۲
هر دمش از غصه خون آشام شد
خیره گردد هر دو چشم روشنش
دل درون سینه بیمارش بود

در بیان پند | نصیحت

چار چیزت از خطاها ای پسر
اول از زن داشتن چشم وفا
ایمنی را بس خطای دیگر است

گوش دارش با تو گویم سربسر
باده دل را بس خطا باشد خطا
صحبت جاهل ز دنیا بدتر است ۳

فرض حق چهارم بجای آور ملامت   والدین از خویش راضی کن درست

(پدر و مادر را)

حکم دیگر صحبت با نیکان چه باد   چارمین نیکی بخلق نامراد

در بیان   **نصیحت**

میفزاید عمر مرد از پنج چیز   این نصیحت بشنو ای یار عزیز

اول آوردن نکوئی او ز خویش   دومین دیدن جمال مادرش

سیوم آمد ایمنی از مال جان   میفزاید عمر مردم را از آن

آنکه کار نیکش بر مراد دل بود   در بقا افزونیش حاصل بود

در بیان   **نصیحت**

عمر مردم را بکاهد پنج چیز   یاد دارش چون شنیدی ای عزیز

شد یکم زان پنج در پیری نیاز   بس غریبی وانگهی رنج دراز ۲

هرکه او بر مرده اندازد نظر   عمر او بیشک بکاهد ای پسر

پنجم آمد

پنجم آمد ترس بیم از دشمنان   عمر را اندها همی دارد زیان

هرکه او از دشمنان ترسان بود   کار او هر لحظه دیگرسان بود

در بیان پند   **نصیحت**

دور باش از پنج خصلت ای پسر   تا نریزد آبرویت در نظر

اولا گوی با مردم دروغ   زانکه شمع کذب را نبود فروغ

هرکه استیزه کند با مهتران   آبروی خود ببریزد بیگمان

پس دوم هرکرا نبود ادب   کو بریزد آبرو نبود عجب

هرکه آهنگ سبکباری کند ۲   از وی آبروی بیزاری کند

از سبکباران مباش ای نیکخو   کز سبکباری بریزد آبرو

ای اب با مهتران کمتر ستیز   وز حماقت آبروی خود مریز

کی با عالی ادب رو می بایدت   با ادب خلقی نکو میبایدت

جز حدیث راست در مردم مگوی | تا نگردد آب رویت آب جوی
از خلاف و از خیانت باش دور | تا بود پیوسته در روی تو نور
گر همی خواهی که گویندت نکوی | ای برادر در پی کس بد مگوی
تا نباشی در جهان اندوهگین | از حسد در روزگار کس مبین

در بیان نصیحت

می فزاید آبرو از پنج چیز | با تو گویم بشنو ای یار عزیز
در سخاوت کوش اگر داری غنا | تا فزاید آبرویت از سخا
برد باری و وفاداری گزین | زانکه آبرو افزاید از این
چون نگار خویش حاضر بوده | آبروی خویش را افزوده ۲
هر که او با خلق انصاف آید همی | آبروی خویش افزاید همی
هر که را با خلق بخشایش بود | آب روی او در افزایش بود

از سخاوت آبرو افزون شود | وز بخیلی بخرد ملعون شود ۲
باش دایم نزد یار با وفا | تا بری خویش بسی صدق صفا
تا بماند رازت از مردم نهان | سر خود با دشمنان کمتر رسان
تا نگردی پیش مردم شرمسار | آنچه خود ننهاده تو لب مدار

باشی برقرار

در بیان نصیحت

ای برادر پرده مردم مدر | تا ندرد پرده‌ات شخص دگر
بر هوا و دل مکن زنهار کار ۲ | تا نیارد دل پشیمانیت بار
قدر مردم را شناس ای محترم | تا شناسد دیگری قدر تو هم
تا زبانت باشد انجواه دراز | دست کوته دار هر جانب ممتاز
هر که را قدری نباشد در جهان | زنده مشمارش که هست از مردگان
از قناعت هر که را نبود نشان | کی توانگر بایدش مال کسان

بر عدوی خویشتن چون یابی ظفر — عفو پیش آر ز جرمش در گذر ۲

در بیان نصیحت

دایما میباش از حق ترس کار — باز باش از رحمتش امیدوار

با تواضع باش خو کن با ادب — صحبت پرهیزکاران را طلب

بردباری جوی و آزاد باش — تا که گردد نام پرهیز تو فاش

صبر علم حلم تو باشد بلند ۲ — حسد بغض کینه زهر قاتلند

فخر جمله علمها نان دادن است — در بروی دوستان بگشادن است

گر چه دانا باشی اهل شهر ۲ — خویش را کمتر ز هر نادان شمر

در بیان نصیحت

شد دو خصلت مرد ابلهان را نشان — صحبت صبیان رغبت با زنان

ناخوشی در زنده‌گانی ای ولید — مرد را از خوی بد گردد پدید

انکه نبود

آنکه نبود مرد را خلق نکو ۲ — مرده میدان کش نبود زنده او

هر که گوید با تو عیب در حضور — مینماید راهت از ظلمت بنور

مرکبی هر که باشد ره نمای — شکر او میباید آوردن بجای

مر خردمندان عالم را شنا ۲ — خلق نیکو خلق نیکو داشتنا ۲

در بیان نصیحت

حال خود را از دو کس پنهان مدار — از طبیب حاذق از یار غار ۲

تا توانی کار بی نیت مبر — بر مراد خود مکن کاری ای پسر

تا توانی با زنان صحبت مجوی — راز خود را نیز با ایشان مگوی

آنچه اندر شرع باشد ناپسند — گرد آن هرگز مگرد ای هوشمند

هر چه را کرده است حق بر تو حرام — دور باشی از وی که باشی ای کرام

چونکه روزی بر تو بگشاید خدای — دل گشاده دار تنگی کم نمای ۲

مرگ

تا نه روی خویش سنجی باش از آن | تا بود نام تو در عالم سنجی

بر نخوراند وگه ای بوالهوس | چونکه وقت آید نگردد پیش و پس

دل ز غل و غش همیشه پاک دار | تا توانی کینه در سینه مدار ۲

تکیه کم کن خواجه بر کار خویش | دل بنه بر رحمت جبار خویش

در بیان نصیحت

بهترین چیزها خلق نکوست | خلق خلق نیک را دارند دوست

رو فروتن باش ای مرد خلف | کین بود از شان اهل سلف

آنکه باشد در کلف شهوت اسیر | کرده اند دست او را بنده گیر

گر تو بینی ناکسی را جا و جاه | حاجت خود را ازو هرگز مخواه

بر در ناکس قدح هرگز مبر ۲ | ور تو بینی هم مبر بس اندر قبر

تا توانی کار ابله را مساز ۲ | کار فرمائیش جز کمتر نواز ۲

در بیان نصیحت

در بیان نصیحت

از وجود بی هنر کس ای هوشیار | تا نبینی نکته در روزگار

اول از دشمن که او ستیزه روست | ور نکهی از صحبت نادان دوست

خویش را از نزد دشمن دور دار | یار نادان را ز خود مهجور دار

ای پسر کم گوی با مردم درشت | ور بگوی با تو نمایند پشت

گر حدیث خوب گوی با فقیر | به از آن باشد که پوشانی حریر

بهترین خصلت همیدانی که راست | آنکه داد و انصاف انصاف نکوست

خشم خوردن بهر صبورست | تلخ باشد و ز شکر شیرین ترست

هر که با مردم زند در جهان | زنده کانی تلخ دارد بی گمان

آنکه شوخ است ندارد شرم نیز | وانکه او ناپاک زادست ای عزیز

از ملامت تا بمانی در امان | باش دایم همنشین با صالحان

در بیان نصیحت

هشت خصلت آورد خواری بروی	با تو گویم چه میگویی بگوی
اول آن باشد که مانند مگس	مرد ناخوانده شود مهمان کس
هر که او مهمان کس ناخوانده شد	شد و محروم خوار و زار رنجیده شد
دیگر آن باشد که نادانی رود	کدخدای خانه مردم شود
کار کودک بی حدیث پیر و مرد	گر ز بهر چه بلند دایم در نبرد
هر که بنشیند زبر دست صدور	گر رسید خواری بر وی نیست دور
نیست جمعی را چو بر قول تو گوش	صد سخن گر باشدت یک را مگوش
حاجت خود را مخواه از دشمنان	زین بتر خواری نباشد در جهان
از فرومایه مراد خود مجوی	تا نیاید مر ترا خواری بروی
با زنان کودک مکن بازی هلا	تا نگردی خوار و زار و مبتلا

در بیان

در بیان نصیحت

در جهان شش چیز می آید بکار	اهل او ورد طعام خوشگوار
خوش بود یاری موافق در جهان	باز مخدومی که باشد مهربان
هر سخن را راست گوی بر و درست	به ز دنیا دانکه در وی نفع تست
آنچه اندازست در عالم مباش	عقل کامل در دهن زین دولت و باش
دشمنی حق را نباید داشت دوست	باز گشت جمله عالم چون بدوست
عیب کس با او نمیباید نمود	زانکه بشنود هیچ کس نشنود دوست
از خدا خواه آنچه خواهی ای پسر	نیست در دست خلایق نفع و ضرر
بندگان را نیست یار جز آله	یار را از حق خواه از غیرش مخواه
آنکه از ترس خدا ترسید کیست	بیگمان مهتر بود از وی هر که هست
از بدی گفتن زبان را هر که بست	کرد شیطان لعین را زیر دست

در بیان نصیحت

کی نیابد هیچ جبر از هیچ جبر ... یادگیر از ناصح اهل تمیز را

نیست اول دو بیتی اندر ملوک ... این سخن باور کن از اهل سلوک

هر که با مالک بسی دارد جهد ... بوی راحت بر دماغش کی رسد

سود نکند گر گریزی از قضا ... هر چه می آید بجان میده رضا

هر که او با دوستان یکدل بود ... جمله مقصود دلش حاصل بود

در جهان دانی که گردد معتبر ... آنکه او را پاک بود از خطر

کم کند با کس وفا این روزگار ... چو روا دو نیستش با هیچ کار

آنکه با تو روز غم بوده زنهار ... روز شادی عصر هیچ نیستش یار

روز شادی گر تو بدوازی یکس ... روز محنت باشدت فریاد رس

چون بیاید دولتی از دستش مده ... اندر این دولت مبر از دوستان

مر ترا آن کس یار غم بود ... چون رسید یاری بتو همدم بود

در بیان نصیحت

معرفت حاصل کن ای جان پدر ... تا بیابی از خدای خود خبر

هر که او را معرفت حاصل نشد ... هیچ با مقصود دل حاصل نشد

هر که عارف شد خدای خویش را ... در فنا بیند بقای خویش را

هر که او عارف نباشد زنده نیست ... قدر حق را لایق ارزنده نیست

نفس خود را چون شناسی از هوا ... حق تعالی را بدانی با عطا

عارف آن باشد که باشد حق شناس ... هر که عارف نیست نبود حق شناس

هیبت عارف بود امهر و وفا ... کار عارف حلم باشد با ثنا

هر که او را معرفت بخشد خدای ... غیر حق را در دلش نبود جای

نزد عارف نیست دنیا را قدر ... ملک هرگز نیستش در نظر

معرفت فانی شدن در وی بود | هر که فانی نیست عارف کی بود

عارف از دنیا و عقبی فارغ است | زانچه باشد غیر مولی فارغ است

همت عارف لقای حق بود | زانکه در حق فانی مطلق بود

باز ماند این جهان کوهم چو خواب | آنکه بیند آدمی چیزی بخواب

چون شود بیدار از خواب ای پسر | حاصلی نبود ز خوابش هیچ چیز

همچنین چون زنده افتاده مرد | هیچ چیزی از جهان با خود نبرد

هر که را بود است کردار نکو | در ره عقبی شود همراه او

سفله را با مروت منگری | هیچ بدخوی نیابد بهتری

آنکه کذاب است میگوید دروغ | نیست او را در وفاداری فروغ

در بیان پند نصیحت

هر که را بر کار عادت باشدش | در جهان بخت سعادت باشدش

زحمت خود را ز مردم دور دار | بار خود بر کس مینگن زینهار

دور هر عیبی بود بر مرد خام | در ملامت هیچ نکشاید زبان

عیب پوشش آر تا یابی ثواب | هر که را بینی براه نا صواب

در بیان نصیحت

گر همی خواهی که گردی رستگار | رو نکو دان ای برادر از کار

اول اندیشه بود حکم قضا | بعد از آن جستن بجای دل رضا

جنبش سیوم در بودن از جفا | هر که اندر وار بود اهل صفا

صدق اگر آلوده گردد از ریا | کی بود آن خیر مقبول خدا

گر غش خیه نقص نباشد همچو زر | قلب را نامد نیاید در نظر

تا توانگر باشی اندر روزگار | نفس را از آرزوها دور دار

در بیان پند نصیحت

چهار چیز است از کرامتهای حق / یاد دارش گر ز من داری سبق

اولا صدق زبان در سخن / وانکه حفظ امانت فهم کن

پس سخاوت هست از فضل اله / فضل حق دان گر نظر داری نگاه

تا توانی دور باش از بیوه خوار / زانکه هست از دشمنان کردگار

پس مشو همدم هر که را زلت کرد فاش / همدم آن اهل باطل مباش

هر که باشد مانع عشر و زکوة / وانکه غافل وار بگذارد صلوة

بپرهیز باشد از خبایث کس نشان / تا نسوزد مر ترا از شر نار

در بیان پند نصیحت

لذت عمرت اگر باید بدهر / باش دایم بر حذر از خشم و قهر

چون نکو خلق با خوی تو راست / کی بجوی مردمان سازی رواست

زانچه حاصل نیست دل خرسند دار / گوش دل را جانب این پند دار

ای برادر

ای برادر تکیه بر دولت مکن / یاد دار از ناصح خود این سخن

انجنان را چون زنان خوب روی / خویش را آید اندر چشم شوی

مرد را می‌برو ز واندر کنار / مکر شیوه می‌نماید صد هزار

چون بیابد خفته شو تا ناگهان / بیگمان ریزد بپای هلاکش آن زمان

بر تو باد ای عزیز نام ور / کز چنین مکاره باشی برحذر

در ورع ثابت قدم باش ای پسر / کز همی خواهی که گردی معتبر

خانهٔ دین گردد آباد از ورع / لیک میگیرد خرابی از طمع

هر که از علم ورع گیرد سبق / دور باید بودنش از غیر حق

رتبه کاری از ورع پیدا شود / هر که باشد بی ورع رسوا شود

با ورع هر کس خورد اکل درست / جنبش آرامش از بهر خداست

آنکه از حق دوستی دارد طمع / در محبت کاذبی دان بی ورع

چون ورع شد یار با علم عمل | قوت ایمانت بیابد از عمل
چیست تقوی ترک شبهت از حرام | از لباس و از شراب و از طعام
هرچه افزون است اگر باشد حلال | نزد اصحاب ورع باشد وبال
تا گناهی ای بنده کردی گناه | توبه کن و در حال عذر آن بخواه
چون گناه نقد آید در وجود | توبه نسیه ندارد هیچ سود
در عبادت کاهلی کفر خطاست | بر امید زنده ماندن نادرست
تا توانی ای پسر خدمت گزین | تا شوی اسپ مرادت زیر زین
بنده چون خدمت مردان کند | خدمت او گنبد گردان کند
بست خدمت هرکه بر بندد میان | باشد از آفات دنیا در امان
هرکه پیش صالحان خدمت کند | ایزدش با دولت همت کند
خادمان را همتی در جیب باب | روز محشر جایگه کتاب

خادمان باشند

خادمان باشند اخوان را شفیع | جای ایشان در جنان باب رفیع
گرچه خادم عاصی مفسد بود | بهتر از صد مسک عابد بود
می‌دهد هر خادمی را مستعان | اجر منزد صائمان قائمان
بند خدمت هرکه بر بندد کمر | از درخت مغفرت یابد ثمر
هرکه خادم شد جنابش می‌دهند | هم ثواب غازیانش می‌دهند
ای برادر دار مهمان را عزیز | تا بیابی عزت از رحمن عزیز
سودمند کرد زشت مهمان را نکو | حق کشاید باب جنت را برو
هرکه باشد طبعش از مهمان ملول | از وی آزار خدا و هم رسول
بنده کو خدمت مهمان کند | خویش را شایسته رحمان کند
هرکه مهمان را بروی تازه دید | از خدا الطاف بی اندازه دید
در تکلف در مباش ای میزبان | تا کرامت نبوت از مهمان

هست مهمان از عطاهای کریم | هر که زو پنهان شود باشد لئیم
خوش بر خان کسی مهمان مشو | منت گر رسد پنهان مشو
هر که مهمان را گرامی می کند | گوشهٔ در نیکنامی می کند
هر که مهمانت شود از خاص و عام | پیش او می باید آوردن طعام
آنچه داری انگه پیش ای پسر | برد باید پیش درویش ای پسر
نان بده با بینوایان بهر خدا | تا دهندت در بهشت عدن جا
با تن غیر یاران که بخشی جامه | حق دهد او را ز رحمت نامه
هر که تو بر تن غیر یاران دهد | در دو عالم ایزدش یاری دهد
گر برای حاجت محتاج را | بر سر اقبال یابد تاج را
هر که را دولت بود نیز بخت یار | خیر دارد رو در زندان آشکار
ای پسر هرگز مخور نان بخیل | کم نشین در عمر با خوان بخیل

نان ممسک جمله رنج است و عنا | میشود نان بخیلی نور صفا
تا نخوانندت بخوان کس مرو | در ره مردار چون کرکس مرو
چشم نیکی از خسیس دون مدار | سقف ایوان را تو بر باد ستون مدار
گر کنی خیر از توان از خود مبین | هر چه بینی نیک بین بد مبین

در بیان نصیحت

یک علامت انکه او احمق بود | اولا غافل ز یاد حق بود
گفتن بسیار عادت باشدش | کاهل اندر عبادت باشدش
ای پسر چون احمق جاهل مباش | یک ز یاد خدا غافل مباش
هر که از یاد خدا غافل بود | وز حماقت در ره باطل بود
هیچ از فرمان حق گردن متاب | بهر دام آز زده را گردن متاب
باطلی را ای پسر گردن منه | نقد مردن را بهر گردن منه

در دکان آسمانی دم مزن ۲ … هر کسی بنشین پس کم مزن ۲
دست خود را بسوی نامحرم میار ۲ … جانب مال یتیمان هم میار ۲
تا توانی راز با همدم مگوی … خود به همدم نیز با همدم مگوی
تا نشوی مقبل آزاد ای عزیز … با طمع شو تو اگر داری تمیز ۲

در بیان پند … نصیحت

هست فاسق را نه خصلت و نشان … باشد او از دولت اهل فساد
کار او آزردن مرد خداست … دور دار و خویش را از راه راست

در بیان … نصیحت

هست ظاهر علامت منتقی … منخوری دام حرام از احمقی
با طهارت باشد سگاه خیز ۲ … هم ز اهل علم باشد در گریز
با طهارت باش باکی بین مکن … وز عذاب گور نیز اندیشه کن

ای پسر

ای پسر مگریز از اهل علوم ۲ … تا نیوزد مر ترا نار سموم ۲
تا توانی هیچ کس را بد مگوی … پیش مردم هم زبان خود مگوی
معرفت دار که در گاه مزن … چون رسیمان ابروی پیش مردم مزن

در بیان … نصیحت

سه علامت ظاهر آمد در بخیل … با تو گویم یاد گیرش ای خلیل ۲
اولا از سائلان ترشا بود ۲ … از برای لقمه لرزان بود ۲
دوم که در رنگ بخویش آشنا … بگذرد چون باد گوید مرحبا
نبود از مالش کسی را فایده … که رسید کس را ز خوانش مایده

در بیان … نصیحت

حاجت خود را مخواه از زشت روی … زانکه دارد روی خوب اندر گلوی
مؤمنی را با تو چون افتد دگار … تا توانی حاجت او را برار ۲

در وفات دشمنان شادی مکن — از بد بیش کسی باکی مکن

با قناعت باش دایم ای پسر — که هیچ از فقر نبود تلخ تر

هر سحر برخیز استغفار کن — فرصتی اکنون که داری کار کن

همنشین خویش را غیبت مکن — غیر شیطان بر کسی لعنت مکن

چون شود در روی تو عالم جدید — از گناهان توبه می باید گزید

هر که را ترسی نباشد از خدای — حق بتر یابد بد چنبری ورا ۲

تا توانی حاجت مسکین برار — تا برارد حاجتت را کردگار ۲

هست حمالت حمل و رنج عار نیست — گر بماند از تو باشد زار نیست

عاریت را باز می باید سپرد — هیچ کس ملک و زر با خویش برد ۲

حاصل از دنیا چه باشد ای امین — بس که زیک کربلی باد دگر زمین

هر چه دادی در ره حق آن تو است ۲ — وانچه می ماند بلای جان تو است

هر که باندک

هر که باندک زحق راضی شود ۲ — حاجت او را خدا قاضی شود ۲

هست دنیا بر مثال قنطره ۲ — بگذر از وی گر تو داری دو بره

هر که زد بر سر پل خانه ۲ — نیست او عاقل بود دیوانه

از خدا نبود و را جستن غنا — هست مومن را غنا رنج و عنا

فقر و درویشی شفای مومن است — زانک اندر وی صفای مومن است

مال و لادت بمعنی دشمن است ۲ — گرچه نزدیک تو چشم روشن است ۲

انما اموالکم را یاد گیر — مال ملک اندر جهان برباد گیر

مرده را بود دنیا سود نیست — هرگز ازش اندیشه نابود نیست ۲

هر که از صدقش دل صادق بود — خرقه با لقمه کافی بود ۲

انکه در بند زیادت میشود — دور از اهل سعادت میشود

بندگان حق که جان را باختند — رخش همت تا ابد بر تاختند

تا نباشی در ره حق آنچه هست ‌‌ — آنچه میباید کجا آید بدست ۲
در سخن گوش ای برادر در سخا — تا بیابی از بس شدت رجا ۲
باش پیوسته جوانمرد ای اخی — زانکه نبود دوزخی هرگز سخی
در رخ مرد سخی نور صفاست — زانکه در جنت قرین مصطفاست
حق تعالی برد در جنت نوشت — آنکه جای اسخیا باشد بهشت ۲
اسخیا را با جهنم کار نیست — جای ممسک جز میان نار نیست ۲
نیست اهل بخیل تلبیس دان — و جمیعش همدم ابلیس دان
هیچ ممسک ننگرد در روی بهشت — بلک با او کم رسید بوی بهشت ۲
آنکه میخوانند مردی را سقر — اهل بخل کبر را باشد مقر
ای پسر مردم مشهور باش ۲ — وز بخیلی تکبر دور باش
با سخی باش سخاوت پیش گیر — تا شود دولت بدر میشیر

در بیان — نصیحت

چار خصلت فعل شیطانی بود ۲ — و آن دانیها هر که رحمانی بود
عطسه مردم چو بگذشت از یکی — باشد او از فعل شیطان بی شکی
خون بینی نیز از شیطان بود — زانکه شیطان دشمن رحمان بود
خامیازه فعل شیطان است و فی — ای پسر غافل مباش از مکر وی
تا و شدت جای دزد از سلام — با فقیران روز و شب میده طعام
شاد اگر باز در دون خسته را — باز یابی جنت در بسته را ۲

هر که آرد این و
ورد دعا عالم را حستش
صحبها جای
بخشد خدای

تمت الکتاب — بعون ملک الوهاب
یا ارحم الراحمین

اللهم اغفر لی ولوالدی ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات برحمتک

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله
محمد وآله واصحابه اجمعين لا اله الا الله محمد رسول الله اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وملائكته
وكتبه ورسوله واليوم الآخر والقدر خيره وشره من الله تعالى
والبعث بعد الموت ومختصره آن يقول آمنت بما امرني الله تعالى به قبلته
وما نهاني عنه انتهيت عنه فاذا اعتقد ذالك بقلبه واقر بلسانه
كان ايمانه صحيحا وكان مومنا بالكل فصول عمادی من الفقه

چهار نوع استنجا فرض است اول استنجای جنب دویم استنجای زنیک
از حیض پاک شود سیوم استنجای زنیک از نفاس پاک شود چهارم
نجاستیکه زیاده باشد از قدر درهم شرعی در طهارت

چهار چیز

چهار چیز فرض است اول شستن روی دویم شستن دو دست مع آرنج
سیوم شستن دو پای مع کعبین چهارم مسح کشیدن چهاریک سر
در غسل سه چیز فرض است اول شستن دهان دویم شستن بینی
سیوم شستن جمیع بدن اسباب فرضیت غسل پنج است سبب اول
ملاقات کردن مرد و ختنه سبب دوم برآمدن منی بدفق شهوت سبب سیوم
احتلام سبب چهارم پاک شدن زن از حیض سبب پنجم پاک شدن زن از نفاس
در تیمم سه چیز فرض است اول نیت دویم قصد خاک پاک سیوم یک ضرب
زدن از برای روی چهارم یک ضرب زدن از برای دو دست مع آرنج در
تیمم جنب نیت طهارت کفایه میکند و رایها علیه الفتوی در هدایه
هو الصحیح در نماز دوازده فرض متفق علیه است اول آب پاک دوم جای پاک
سیوم جامه پاک چهارم وقت پنجم قبله ششم نیت هفتم تکبیر تحریمه

هشتم قیام نهم قراءة یک آیت دراز یا سه آیت کوتاه دهم رکوع
یازدهم سجود دوازدهم قعدهٔ آخر مقدار التحیات خواندن تا عبده ورسوله
و ستر عورت نیز متفق علیه است و فرض خلافیه نیز پنج است اول
ترتیب دویم برآمدن نماز کند از بفعل خود ثش سیوم آرام گرفتن در رکوع و در
سجود چهارم قومه پنجم جلسه نیز و امام ابو یوسف و امام شافعی ره و شرائط فرض
شدن زکوة هفت است اول حریت دویم بلوغت سیوم عقل چهارم اسلام
پنجم نصاب حلال نامی ششم گذشتن سال هفتم غیر از قرض صاحب نصاب
بودن نیت زکوة در وقت دادن یا در وقت جدا کردن فرض است
و دادن زکوة بمستحقش نیز فرض است و مصارف زکوة نیز هفت است
اول فقیر دویم مسکین سیوم عامل زکوة چهارم مکاتب پنجم مدیون ششم
منقطع الغزاة هفتم ابن سبیل و در روزه سه چیز فرض است اول

نیت

اول نیت دویم ناخوردن و ناآشامیدن سیوم ترک جماع کردن
از صبح صادق تا فرو رفتن آفتاب علم فرض عین است اگر معلوم فرض
عین باشد کسب نیز فرض است نزد حاجت و ضرورت فرض است برای عیالی
یاد دادن بر طالب فرض عین است تا بوقتیکه فهم طالب و حفظ کند طالب و ضبط کند
طالب و در طعام خوردن چهار چیز فرض است اول حلال خوردن دویم اگر
یاکه حلق از اعلم فرائض است دویم رزق را از واجب تعالی دانستن سیوم
راضی بودن بقسمت الله تعالی چهارم معصیت نکند مادامیکه
قوت طعام در وی است صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین
باجماع و باتفاق اعتقادات حقه را از کتاب و از سنت اخذ کرده اند
عمل کردن بفروض دینیه منان فرض عین است مستحکم و موفق کناد

زانکه من بنده گنهگارم
هر که خواند دعا طمع دارم

30461

